

اطلاعیه حزب حکمتیست

علیه پرونده سازی، علیه احکام اعدام
شریفه محمدی باید فوراً آزاد شود!

صفحه ۲

اتم برای بقاء؟ یا بن بست مرگ؟

صفحه ۳

علی جوادی

پان آفریکانیسم

از ایده‌های قدیمی تا دستور سیاسی روز

صفحه ۵

سیاوش دانشور

از میان رویدادهای هفته

صفحه ۹

علی جوادی

سناریوهای ضد انقلابی: از استحاله تا رژیم چنج

صفحه ۱۲

امیر عسگری

از میان اسناد مصوب حزب

بخشی از بیانیه کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۵- خطر فاشیسم در جهان: عروج ترامپ

صفحه ۱۵

در خصوص یورش نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به

کردستان

صفحه ۱۶

باز نشر مصاحبه نشریه اکتبر با اسماعیل ویسی

آفریقا و کودتاهای نظامی

صفحه ۲۰

جلال محمودزاده

در صفحات بعد

اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست علیه حکم قتل شریفه

صفحه ۲۲

محمدی

صفحه ۲۳

گزارشات هفته گذشته مبارزات کارگری و جنبشهای اعتراضی

۸۱۶

مفکری، کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran
Hekmatist

۳۱ مرداد ۱۴۰۴ - ۲۲ اوت ۲۰۲۵

دیدارها در آلاسکا و کاخ سفید،

نماد دوره گذار جهان آشفته!

رحمان حسین زاده

تصاویر و لحظات پخش شده از دیدار "آرام و دوستانه" ترامپ - پوتین در آلاسکا و سپس ملاقات سرد ترامپ با زلنسکی و رهبران به خط شده، تحقیر شده و منتظر ملاقات کشورهای اصلی اروپا و ناتو در یکی از سالنهای کاخ سفید به نحو سمبلیکی مناسبات به هم ریخته قدرتهای بزرگ سرمایه داری و جهان آشفته کنونی را به تصویر میکشد. پشت پرده نحوه پایان دادن به جنگ امپریالیستی جاری در اوکراین، صف بندیهای جدید و شیفت اساسی در بنیادهای سیاسی و اقتصادی و ساختاری نظم کاپیتالیستی در جریان است.

به سهم خود بارها تأکید کردیم، با فروپاشی بلوک شرق ساختارهای سیاسی و اقتصادی و اداری نظم کاپیتالیستی تاکنونی بیش از پیش زیر سؤال رفته است. رقابت فزاینده ابرقدرتهای اقتصادی برسر سهم بری بیشتر از ارزش اضافه حاصل کار طبقه کارگر و به قیمت تحمیل رنج و استثمار شدید بر مزدگیران جامعه به تشدید رقابت و کشمکش جهانی و ژئوپولیتیک قدرتهای امپریالیستی و جنگهای نیابتی و خطر جنگ مستقیم آنها در دنیای بی لنگر کنونی، حیات امروز و آینده بشریت را تهدید میکند. در چند دهه اخیر امپریالیسم آمریکا متکی به متحدان اروپایی و ناتو با تحمیل تروریسم دولتی و جنگ در بالکان و لشکرکشی به عراق و افغانستان و دخالتهای نظامی در قاره آفریقا،

صفحه ۲

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

دیدارها در آلاسکا و کاخ سفید، نماد دوره گذار جهان آشفته!...

نقشه شکل دادن به "نظم نوین جهانی" تحت رهبری یگانه خود بر جهان معاصر را در سر داشت. این نقشه آمریکا با افول اقتصادی و بخشاً ناکامیهای "جنگهای پیشگیرانه اش" به نتیجه نرسید. به علاوه عروج شتابان اقتصادی چین و احیای قدرت طلبی نظامی روسیه معادلات جدال قدرتهای امپریالیستی را به هم زد. براین اساس است که حتی ایدئولوگهای با تجربه تر بورژوازی برخلاف پروپاگاند بلوک غرب و رسانه های موجب بگیرشان نه از "وجود نظم جهانی" تحت رهبری واحد، بلکه از "بی نظمی جهانی" و بی ثباتی دنیا صحبت میکنند. از ناکارا بودن و پایان ترتیبات اقتصادی و سیاسی و ساختاری به زعم آنها "لیبرالی" بجا مانده از جنگ دوم جهانی و از آشکار شدن بن بست و ناکارآمدی اقتصاد بازار افسار گسیخته در قالب "تاجریسم و ریگانیسم" آنچه خود به عنوان "نئولیبرالیسم" نام میبرند، صحبت میکنند. جایگزین کردن ترتیبات جهانی دیگری به پلاتفرم فعال بخشهای مهمی از بورژوازی دنیا و مشخصاً فاشیسم تکیه زده به قدرت و دولت ترامپ در آمریکا و راست افراطی در کل بلوک غرب تبدیل شده است. همسویی جناح فاشیستی بورژوا امپریالیستی در بلوک غرب با حکومت روسیه تحت هدایت پوتین و از جمله تمایل ترامپ برای نزدیکی با دولت روسیه چه در دوره اول ریاست جمهوری اش و اکنون در این دوره نه به دلیل "سازشکاری ترامپ در مقابل پوتین" بلکه ریشه در رویدادهای تعیین کننده و در حال تغییر جهان معاصر دارد.

هیئت حاکمه امپریالیستی آمریکا تحت هدایت ترامپ با سیاستها و روشها و ائتلافهای دیگری در تقلاي بازسازی "نظم جهانی" و تضمین قلدری دولت آمریکا با شعارناسیونالیستی "اول آمریکا" به عنوان تنها سرکرده نظم کاپیتالیستی دنیا است. همراه کردن روسیه به نفع خود در کشمکشها و تقابلهای مهم جهانی، به رسمیت شناسی سهم روسیه در ترتیبات آتی دنیا، و به ویژه تلاش برای خنثی کردن قطب روسیه در تقابل و کشمکش آمریکا با قدرت اقتصادی و سیاسی حکومت چین، که چشم انداز حاد شدن رقابت اقتصادی، سیاسی و حتی نظامی بین این دو ابر قدرت در ربع قرن آینده، جدی است، هدف استراتژیک و تاکتیکی و پراگماتیستی دولت ترامپ است. تلاش ترامپ و دولت متبوعش برای ختم جنگ در اوکراین و به رسمیت شناختن امتیازات قابل توجه برای دولت روسیه و پوتین بر خلاف میل ناتو و دولتهای اروپا در این راستا است.

جنگ در اوکراین، از هر دو سو جنگی ارتجاعی و ضد کارگری و ضد مردمی بود و هست. طبقه کارگر و مردم تحت ستم در روسیه و اوکراین قربانی اهداف ضد انسانی طبقات حاکم از یک طرف ناسیونالیسم عظمت طلب روسیه و در طرف دیگر بورژوازی پروغرب اوکراین و متحدان ناتویی اش شدند. صرف نظر از میزان "برد و باخت" دولتهای طرفین این جنگ امپریالیستی که ربطی هم با منافع مردم ندارد، قطع فوری این جنگ به نفع کارگران و مردم در روسیه و اوکراین و سراسر جهان است.

اوت ۲۰۲۵

اطلاعیه حزب حکمتیست

علیه پرونده سازی، علیه احکام اعدام شریفه محمدی باید فوراً آزاد شود!

جمهوری اسلامی هرچه در مقابل آمریکا و اسرائیل گردن کج میکند، در وحشت از سرنگونی و موقعیت بشدت وخیم نظام؛ به جامعه حمله میکند. بازداشت بیش از ۲۰ هزار نفر در طول جنگ ۱۲ روزه و بعد از آن به بهانه "مقابله با جاسوسی"، فعال شدن ماشین اعدام و صدور احکام اعدام با تکیه بر شکنجه و پرونده سازی، قرق نظامی شهرها و راه انداختن ایستگاه های ایست- بازرسی، و با اتکا به نوعی حکومت نظامی اعلام نشده، تلاش دارد خود را سرپانگهدارد.

در این اوضاع، شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور حکم اعدام شریفه محمدی، از فعالان کارگری را مجدداً تأیید و اعلام کرده است. این حکم با شکنجه و پرونده سازی ابتدا در ۱۴ تیرماه ۱۴۰۳ توسط بیدادگاه رژیم اسلامی در شهر رشت صادر شد. اما زیر فشار اعتراضات گسترده در داخل و خارج کشور در مهر ۱۴۰۳ در دیوانعالی کشور نقض شد. جمهوری اسلامی بهتر از هر کسی میداند شریفه و پخشاش و دیگران جرمی مرتکب نشدند، هدف به دار کشیدن و اعدام شریف ترین انسانها و مبارزین اینست که جنبشی زنده در مقیاس جامعه را منکوب و ساکت کند. اعدام برای جمهوری اسلامی سنگر بقا با گستراندن ارباب است. اما آب در هاون می کوبند، برای جمهوری اسلامی هیچ راهی جز عقب نشینی نیست اما برای جامعه زمان پیشروی است. خیال میکنند که میتوانند یک جامعه انفجاری را به سکوت بکشانند.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست ضمن محکوم کردن قاطعانه حکم اعدام شریفه محمدی و دیگر زندانیان سیاسی خواستار آزادی فوری آنها هستیم. فراخوان ما به مردم آزادیخواه و کارگران و زنان و مردان انقلابی در داخل و خارج اینست که علیه حکم اعدام شریفه محمدی و برای آزادی زندانیان سیاسی با هر شیوه و ابتکار ممکن اعتراض کنند.

اعدام قتل عمد دولتی است. اعدام نفی حیات است، هیچ دولت و قدرتی چنین حقی نباید داشته باشد. اعدام باید لغو گردد. ماشین اعدام را باید همراه رژیم اسلامی اعدام درهم کوبید! شریفه محمدی و زندانیان سیاسی آزاد باید گردند!

مرگ بر جمهوری اسلامی!
آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست
۱۸ اوت ۲۰۲۵ - ۲۷ مرداد ۱۴۰۴

زنده باد شوراها!

مرگ بر جمهوری اسلامی!



و جنگ، یا سانترفیوژ باشند.

رژیم اسلامی، بمب را نه فقط برای تهدید اسرائیل یا آمریکا، بلکه با این ادعای پوچ که "برای امنیت مردم است"، و این ادعا که "ما را به حال خود بگذارید، ما اتم داریم." و این دقیقا چیزی است که مارکس آن را "ترور سیاسی مدرن" می‌نامید: سلطه از طریق رعب تکنولوژیک.

اما هیچ بمب اتمی در تاریخ، امنیت برای مردم نیاورده است. نه در پاکستان، نه در اسرائیل و نه در روسیه و ... بمب اتم، همیشه ابزار دولت‌ها بوده است، نه ابزار دفاع از شهروندان؛ و همیشه برای حفظ قدرت سیاسی حاکم، نه دفاع از جامعه. این ادعا که "بمب برای امنیت مردم است"، یکی از بزرگ‌ترین دروغ‌هایی است که جهان سرمایه داری اتمیزه شده، و دولت‌های آنها به خورد جامعه داده‌اند.

بازدارندگی یا نابودی

پروژه ساخت سلاح هسته‌ای در جمهوری اسلامی نه برای استفاده مستقیم، بلکه برای "بازدارندگی" توجیه می‌شود. این واژه، همچون پرده‌ای است برای پنهان کردن حقیقت تلخ ماجرا: یعنی تشدید تقابل نظامی با جهان و احتمال ورود به جنگی حتی با ابعاد بین‌المللی.

در تصور طراحان این سیاست، جهان و به ویژه دشمنان منطقه‌ای و جهانی رژیم اسلامی، در برابر بمب اتم اسلامی عقب خواهند نشست. اما این تحلیل، فانتزی‌ای خطرناک است. در جهان واقعی، قدرت‌های مسلح به سلاح هسته‌ای - یعنی اسرائیل، ایالات متحده، و کشورهای اصلی اروپایی - سیاستی روشن و نابود کننده دارند: هر رژیمی که قصد رسیدن به بمب داشته باشد و در نظم موجود ننگد، باید پیش از دستیابی، منهدم شود.

این سیاست پیش‌دستانه را پیش‌تر در حملات اسرائیل به تأسیسات اتمی عراق و سوریه دیده‌ایم، و بارها مقامات ایالات متحده و اسرائیل در مورد رژیم اسلامی به زبان روشن و خشن تکرار کرده‌اند. نتیجتاً، ساخت بمب نه بازدارنده، بلکه ماشه آغاز جنگی ویرانگر است.

آیا می‌توانند؟

پیش از آن که بپرسیم "اگر بسازد چه؟" و سئوالاتی از این دست، باید بپرسیم "آیا اصلاً می‌تواند؟" پاسخ این پرسش به عوامل متعددی وابسته است:

موانع داخلی: اقتصاد فروپاشیده؛ نارضایتی فراگیر؛ شکاف درون حاکمیت و نبود توافق استراتژیک میان جناهای رژیم. در درون خودشان، بخش‌هایی همچنان معتقدند بمب سازی یعنی دعوت به نابودی. موانع خارجی: آمریکا و اسرائیل بارها گفته‌اند، تهدید

اتم برای بقاء؟ یا بن بست مرگ؟

علی جوادی

آخرین پناه؟

جنگ دوازده روزه میان جمهوری اسلامی و دولت اسرائیل - آمریکا، تقابل دو نیروی تروریستی بود. در این جنگ، نه آزادی در کار بود، نه مقاومت، نه صلح. آنچه ماند، ویرانی، مرگ، و رنج انسانی و یک آتش بس موقت و شکننده. در پس شکست روانی و سیاسی رژیم اسلامی در جنگ دوازده روزه بود که پروژه بازدارندگی هسته‌ای بیش از پیش بطور علنی مطرح شد. بخشی از حاکمیت، به ویژه نیروهای نظامی و امنیتی و جناح پایداری از قرار، به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ سلاح متعارفی نمی‌تواند مانع حمله احتمالی اسرائیل یا آمریکا شود. و در این نقطه، ایده بمب اتم به عنوان "تنها تضمین بقاء" بیش از پیش مطرح شده است.

و وقتی یک حکومت مرتجع اسلامی، سرکوبگر و فاسد در سرایشی سقوط قرار می‌گیرد، دست به هر ابزاری می‌زند تا زمان بیشتری برای بقای پوسیده‌اش بخرد. جمهوری اسلامی، پس از دهه‌ها سرکوب، جنگ افروزی، و انزوای بین‌المللی، اکنون در باتلاق شکست‌های نظامی و خیزش‌های اجتماعی، از قرار به سراغ آخرین اسطوره رستگاری‌اش رفته: بمب اتم. این استراتژی که پیش‌تر در لفافه "حق هسته‌ای" و "انرژی صلح آمیز" پنهان می‌شد، اکنون آشکارا با زبان تهدید، بازدارندگی، و بقاء بیان می‌شود. اما این چرخش، واکنشی از سر استیصال و وحشت است. اگر پاسخ به جنگی ارتجاعی، ساخت بمب اتم باشد، آن گاه چیزی نمانده جز فرو رفتن در منطق فاشیسم هسته‌ای: "اگر ما می‌رویم، دنیا را هم با خود می‌بریم."

و ما از این جا آغاز می‌کنیم که: این سیاست، نه راه نجات که نشانه ورشکستگی حکومت است؛ نه باز دارنده که جنگ آفرین است. و نشان مرگ یک نظم پوسیده است که به دست و پا زنده‌های آخرین خود افتاده.

اتم به مثابه توهم بقاء

در مرکز این سیاست، اسطوره‌ای پوسیده خوابیده است: "بازدارندگی هسته‌ای". می‌گویند: "برای استفاده نیست، برای بازدارندگی است." اما پشت این واژه فریبنده و تماماً عوام‌فریبانه، حقیقتی خشن نهفته است: ساخت بمب، آغازگر جنگی است که حتی قبل از انفجار، کشور را در آتش خواهد سوزاند. مدافعان این سیاست نابود کننده معتقدند که اگر رژیم بمب اتم بسازد، دیگر هیچ نیروی خارجی جرات حمله نخواهد داشت؛ همان گونه که کره شمالی توانست آمریکا را به عقب براند. اما این توجیه، تنها با نادیده گرفتن تفاوت‌های عمیق ساختاری، سیاسی و منطقه‌ای ایران و کره شمالی ممکن است.

ایران نه پادگانی منزوی است، نه جامعه‌ای تسلیم شده و رام. ایران، جامعه‌ای در حال انفجار است. از خیزش ۹۶ تا خیزش موسوم به "زن، زندگی، آزادی" در ۱۴۰۱، این جامعه نشان داده که مساله‌اش موجودیت خود رژیم حاکم است. مردمی که دیگر نمی‌خواهند قربانی حکومت اسلامی، یا موشک، یا تحریم

این همان منطق جنایتکارانه‌ای است که پشت واژه "باز دارندگی" پنهان شده است.

ایران، کره شمالی نیست!

مقایسه جمهوری اسلامی با کره شمالی یک قیاس مسموم است. ایران در قلب خاورمیانه، در میان رقبای مسلح و خصومت‌های فرقه‌ای مذهبی، نژادی و ژئوپلیتیک قرار دارد. اقتصادش در هم شکسته، جامعه‌اش در حال اعتراض، و مشروعیت سیاسی حکومت‌اش نابود شده است.

کره شمالی جامعه‌ای بسته و پادگانی است که تماماً نظامی اداره می‌شود. ایران اما، جامعه‌ای زنده، پویا، و معترض دارد. بمب اتم در چنین بستری نه سپر، که چاشنی انفجار است. به جای باز دارندگی، شکاف‌ها را عمیق‌تر، اعتراضات را گسترده‌تر، و آینده را مبهم‌تر خواهد کرد.

توهم اتم، واقعیت اعتراض

در نهایت، سلاحی که برای بقای حاکمیت ساخته می‌شود، نمی‌تواند صدای انقلاب را خاموش کند. تاریخ نشان داده که حتی بمب اتم نمی‌تواند مردم را به تسلیم وا دارد. اتحاد جماهیر شوروی با هزاران کلاهک هسته‌ای سقوط کرد. پاکستان با بمب در فقر فرو رفت. آمریکا با بمب، افغانستان را نتوانست حفظ کند.

اما شیشه عمر این رژیم، نه در تل‌آویو است، نه در کاخ سفید، نه در طنز و نه در فردو؛ در دستان همین مردمی است که علیه‌اش برخاسته‌اند. مردمی که خیابان را دیده‌اند، طعم سرکوب را چشیده‌اند، اما همچنان زنده‌اند و می‌روند که برای نبرد نهایی آماده شوند.

حتی اگر بمب ساخته شود، باز هم این مردم‌اند که تعیین می‌کنند آینده از آن کیست. و این مردم را، نه کلاهک‌های اورانیومی متوقف می‌کند، نه تهدیدات نظامی. نیروی آنان از بمب قوی‌تر است: نیروی زندگی، آزادی، و انقلابی عظیم و اجتماعی.

سوسیالیسم یا خاکستر

اگر آینده را به منطق بمب اتم بسپاریم، تنها چیزی که خواهیم داشت خاکستر است. اگر اما آینده را به مردم، به آزادی، به برابری، و به قدرت خلاق طبقه کارگر و نیروی جوان جامعه بسپاریم، چیزی خواهیم ساخت که هیچ بمبی قادر به نابودی‌اش نیست.

سوسیالیسم، نه یک رویا، که ضرورت زمانه ماست. تنها بدیلی است که نه بمب می‌سازد، نه جنگ می‌افروزد، و نه سرکوب می‌کند. تنها بدیلی است که قدرت‌ش نه در اورانیوم غنی‌شده، بلکه در انسان آگاه، آزاد و برابر و رها است.

و این نکته: نه اسرائیل، نه آمریکا، نه رژیم اسلامی، هیچ کدام حق ندارند امنیت بشریت را با اورانیوم غنی شده به گروگان بگیرند. آینده، نه با قدرت نمایی نظامی، بلکه با انقلاب اجتماعی باید رقم بخورد. آینده‌ای سوسیالیستی، آزاد، برابر، سکولار و انسانی. جهانی بدون بمب، بدون مرز، بدون حجاب، بدون گرسنگی، بدون پرچم. در برابر منطق مرگ، ما صدای زندگی‌ایم.

ادامه در صفحه ۸

اتم برای بقاء؟ یا بن بست مرگ؟...

کرده اند، که اجازه نخواهند داد رژیم اسلامی به سلاح هسته‌ای دست یابد؛ گزینه "جنگ پیشگیرانه" همچنان روی میز است. نتیجه؟ شروع این پروژه به احتمال بسیار بالا، جنگی تمام عیار و خونین را در پی خواهد داشت. نه حملات محدود دوازده روزه، بلکه نابودی زیرساخت‌ها، کشتار هزاران هزار نفر، و شروع بحرانی شاید بی پایان.

و واقعیت این است که پیش از دستیابی به بمب، اسرائیل یا آمریکا، با یا بدون رضایت بین‌المللی، تأسیسات و زیرساخت‌های ایران را هدف قرار می‌دهند. بمباران‌هایی به وسعت چند ده برابر جنگ دوازده روزه، با نابودی شهرها، نیروگاه‌ها، مراکز درمانی و تلفات گسترده غیرنظامی. و تازه، اگر فرض محال تحقق یابد و رژیم به بمب اتم دست یابد، سناریوی بعدی چیست؟ این جا وارد مرحله‌ای می‌شویم که دیگر هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست...

اگر بمب بسازند، چه خواهد شد؟

فرض کنیم رژیم از "خط قرمز" آمریکا و متحدین‌اش عبور کرده و به بمب هسته‌ای دست یابد. آیا در این صورت امنیت‌اش تضمین می‌شود؟ آیا تهدیدات پایان می‌یابد؟ یا آن که برعکس، ایران وارد مرحله‌ای بی بازگشت از جنگ، انزوا و ویرانی می‌شود؟

دولت‌های مجهز به بمب - آمریکا، اسرائیل، روسیه - هیچ گاه سلاح خود را به عنوان عامل دفاعی صرف نگه نداشته‌اند. آنها بمب را ابزار دیپلماسی، تهدید، جنگ و ترور ساخته‌اند. حال، اگر رژیم اسلامی هم به چنین سلاحی دست یابد، در منطقه‌ای ملتهب و پر از درگیری مانند خاورمیانه، نه صلح، که آغاز شمارش معکوس برای یک جنگ تمام عیار خواهد بود. اگر جنگی گسترده درگیرد، آیا رژیمی که بقایش را در خطر ببیند، از بمب استفاده نخواهد کرد؟ و اگر کرد، پاسخ اسرائیل یا آمریکا، با صدها و هزاران کلاهک هسته‌ای چه خواهد بود؟ آیا ایران به زمین سوخته تبدیل خواهد شد؟ آیا منطقه وارد آتش آخرالزمانی خواهد شد؟

سلاح اتمی در دستان جمهوری اسلامی، دقیقاً به معنای پایان منطقه، و حتی آغاز جنگ جهانی سوم خواهد بود. آنچه به نام "بازدارندگی" تبلیغ می‌شود، در واقع، دعوت نامه‌ای است به نابودی.

در چنین سناریویی: اسرائیل، با زرادخانه عظیم هسته‌ای‌اش، حمله پیشگیرانه را آغاز خواهد کرد. آمریکا، به نام "دفاع از نظم جهانی"، گزینه نظامی را فعال خواهد کرد. اروپا، از ترس بی ثباتی، همراهی خواهد کرد. و ایران؟ با فقر، تحریم، انزوا و یک جامعه آشفته، وارد چرخه‌ای مرگبار خواهد شد. در این معادله، مردم، همیشه اولین قربانی‌اند.

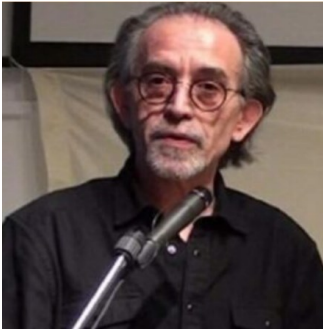
و اگر جنگی تمام عیار آغاز شود، و رژیم از بمب استفاده کند، پاسخ اسرائیل یا آمریکا می‌تواند به نابودی کامل جامعه ایران و میلیون‌ها انسان منجر شود. بقاء رژیم، به قیمت نابودی مردم؟

برابری بی‌قید و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

پان آفریکانیسم

از ایده‌های قدیمی تا دستور سیاسی روز

سیاوش دانشور



کلونی و مستعمره را زیر نظر استعمارگر "دمکراتیزه" کنند. چیزی مانند دمکراتیزه کردن و مشروطه کردن ولایت فقیه اصلاح‌طلبان حکومتی در ایران. این سیاستها البته جانی در زمین واقعی و تناسب قوای فکری در مقیاس بین‌المللی پیدا نکرد. بویژه این دوره‌ای است که

نفوذ ایده‌های رادیکال و سوسیالیستی هر روز در چهارگوشه جهان بیشتر میشود و عمده جنبشهای ناسیونالیستی و ضداستعماری نیز بدرجات متفاوت تحت تأثیر این فضا قرار میگیرند.

پان آفریکانیسم رادیکال

سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ دوره عروج گرایش پان آفریکانیسم رادیکال است. جهش اصلی در کنگره پنجم پان آفریکان سال ۱۹۴۵ در منچستر صورت گرفت. در این کنگره برخلاف کنگره‌های قبل، رهبران جوانی که بعداً رهبران استقلال‌طلب در کشورهای آفریقا شدند از جمله؛ قوام نکرومه از غنا، جولیوس نیریره از تانزانیا، پاتریس لومومبا از کنگو و جورج پادامور از ترینیداد حضور داشتند. در این کنگره بود که پان آفریکانیسم از یک شعار هویتی به یک برنامه سیاسی برای رهایی از استعمار و طرح یک اتحاد سیاسی-اقتصادی قاره‌ای تبدیل شد. در این کنگره شعار "استقلال سیاسی فوراً و برای همه آفریقا" طرح و برای اولین بار ایده "اتحاد قاره به عنوان شرط رهایی کامل از استعمار" مطرح می‌شود و پیوند مستقیم مبارزه ملی‌گرایانه با مبارزه ضدسرمایه‌داری و ضدامپریالیستی تأکید میشود. پان آفریکانیست‌های رادیکال در این دوره معتقد بودند استقلال‌های ملی کوچک بدون یک فدراسیون آفریقایی واقعی، به معنای ادامه سلطه امپریالیسم است. رهبران استقلال‌طلب داخل قاره مثل نکرومه و جوموکنیاتا گفتند: "استقلال‌های جداگانه کافی نیست؛ باید یک قاره متحد تشکیل دهیم تا استعمار نو ما را دوباره اسیر نکند!" آن‌ها بر ایده "سوسیالیسم آفریقائی" بدرجات متفاوت تأکید داشتند و جهتگیری سیاسی‌شان معمولاً ضد دولتهای سرمایه‌داری، همراه با جنبش‌های سوسیالیستی و از مقطعی مدافع جنبش غیرمتمعهدها به رهبری مارشال تیتو بودند. قوام نکرومه از "ایالات متحد آفریقا" و آمیکار کابرال از گینه بیسائو بر "پیوند میان مبارزه ضد استعمار و انقلاب سوسیالیستی" تأکید میکردند. از چهره‌های شاخص دیگر توماس سانکارا از بورکینافاسو بود که در دهه ۸۰ عملاً یک الگوی پان آفریکانیسم رادیکال را در این کشور اجرا کرد.

دو گرایش، تفاوتها و شباهتها

در کنار پان آفریکانیسم رادیکال پان آفریکانیسم لیبرال در کشورهای تازه استقلال یافته حضور داشت و قوی بود. شباهت هر دو گرایش رادیکال و لیبرال، نقطه تلاقی‌شان روی "استقلال" و مبارزه ضد کولونیالیستی بود اما تفاوت در جایگاه استقلال و خط مشی تداوم و پیروزی این مبارزه خود را بیان میکرد. رادیکالها از اتحاد سیاسی و اقتصادی قاره سخن میگفتند و لیبرالها روی شکستن همکاریهای فراکشوری و نهایتاً "دولتهای ملی و مستقل" در کنار ابزارهای

صفحه ۶

پان آفریکانیسم (Pan-Africanism) هم یک تفکر قدیمی ضد نژادپرستی و ضد استعماری و هم یک جریان زنده سیاسی و اجتماعی با گرایشات متفاوت است. دیدگاه پان آفریکن تحت شرایط و تناسب قوای جهانی و تسلط مکاتب فکری و سیاسی، نمایندگان مختلفی با تمایزهای جدی داشته است. همراه با تحولات سیاسی در آفریقا و موج جدید جنبش ضد کولونیالیستی، بویژه در کشورهای ساحل (بورکینافاسو-مالی-نيجر) و کشورهای و شهرهای از نظر سیاسی و اقتصادی مهم آفریقا، ایده پان آفریکانیسم از سطح دیدگاه قدیمی با تجارب مشخص، به یک حرکت عملی و یک گرایش نسبتاً قوی و یک دستور سیاسی بدل شده است. آنچه که بیشتر اهمیت این تحرک را برجسته میکند، عروج نحله رادیکال این حرکت است.

این یادداشت به بررسی کوتاه سیر ایده پان آفریکن، روش برخورد کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها به مبارزات ضد استعماری، اهمیت طرح مجدد آن در متن تحولات جاری در آفریقا و شرایط ملتهب جهانی، تأثیر آن بر وحدت طبقاتی کارگران و رفع تنش‌های مذهبی و قومی و ناسیونالیستی و همینطور پارادوکس این دیدگاه می‌پردازد.

سیر اولیه پان آفریکانیسم

اولین بار پان آفریکانیسم بمثابه ایده "همبستگی مردم اهل قاره آفریقا" در اواخر قرن ۱۹ در میان روشنفکران و فعالان سیاسی خارج از آفریقا به‌ویژه در میان آفریقایی‌تباران در کارائیب، آمریکا و اروپا شکل گرفت. پیشگامان ایده پان آفریکن از جمله کسانی مانند: "هنری سیلوستر ویلیامز" اهل ترینیداد که در ۱۹۰۰ اولین "کنفرانس پان آفریکن" را در لندن برگزار کرد. "ویلیام دیو بویس" نویسنده آمریکائی مخالف تبعیض نژادی که شعار و بیانیه معروف این کنفرانس یعنی "قرن بیستم، قرن مسأله مردم رنگین‌پوست است" را مطرح کرد و در سازماندهی این کنگره‌ها نقش مهمی داشت. "مارکوس گاروی" از جامائیکا که در راه‌اندازی جنبش "بازگشت به آفریقا" و "اتحادیه جهانی برای بهبود وضع سیاهان" نقش کلیدی داشت. در این کنفرانس هنوز بحثی یا سندی در باره اتحاد آفریقا بعنوان یک آجندای سیاسی وجود ندارد. کنفرانس بیشتر "هویت محور" است و مقابله با نژادپرستی، دفاع از حقوق سیاهپوستان در سراسر جهان، و ایجاد شبکه‌های فرهنگی و فکری را در دستور میگذارد. در مورد آفریقا، خواستار "پایان سوءاستفاده استعمارگران از مردم آفریقا، آموزش و حقوق سیاسی، مالکیت زمین برای مردم بومی، و "لزوم توسعه خودگردانی" در آفریقا شد.

طی سالهای ۱۹۱۹ الی ۱۹۴۵ چندین کنگره دیگر از جمله در پاریس، لندن و لیسبون عمدتاً با شرکت و رهبری فعالان خارج کشور و مهاجر برگزار شد. دستاورد این کنگره ها آغاز نقد جدی سیاست استعماری و طرح "ایده خودگردانی برای مستعمرات" فرانسه در آفریقا بود. در واقع آنها میخواستند

نه به حجاب اسلامی! حجاب را آتش بزنید!

پان آفریکانیسم

از ایده‌های قدیمی تا دستور سیاسی روز...

نارضایتی شدید از حضور نظامی و اقتصادی نئوکولونیالیستها مانند فرانسه و کشورهای غربی و بدرجه‌ای چین، همینطور ظهور موج جدید جنبش ضد کولونیالیستی از جمله تغییرات حکومتی در آفریقا با شعارهای ضد فرانسوی و ضد نئواستعماری، ایده پان‌آفریکانیسم مجدداً طرح شده است و همراه آن شبکه‌های اجتماعی که پیوند میان نسل جوان قاره را تقویت کرده‌اند هر روز این موج را دامن می‌زنند. بورکینافاسو و رهبر آن ابراهیم ترانوره نقش کلیدی و مهمی در این روند جدید دارد و موجب تقویت رادیکالهای پان‌آفریکن و جلب توجه نسل جدید شده است. گرایش پان‌آفریکن رادیکال مثل ابراهیم ترانوره، هم بر "اتحاد آفریقا" و هم بر "قطع وابستگی اقتصادی - نظامی از امپریالیسم" تاکید دارد. گرایش میانه‌رو یا بیشتر ناسیونالیست و ملی‌گرا، در شعار و تبلیغات همراهی می‌کند، بر "اتحاد آفریقا" چکش می‌زنند اما در عمل حاضر نیستند قراردادهای اقتصادی با کمپانیهای غربی را دست بزنند.

چشم‌انداز اتحاد آفریقا

تحقق ایده ترانوره ساده نیست، تحول قریب ۵۲ کشور عمدتاً ضعیف به یک دولت قاره‌ای با اقتصاد واحد، ارز و سیستم مالی و بانکی واحد، ارتش واحد و بازار واحد با مقاومت‌های زیاد بیرونی و درون قاره‌ای روبرو می‌شود. اختلافات سیاسی بین دولت‌ها، وابستگی اقتصادی حکومتی‌ها و لایه سرمایه‌داران به کمپانیهای غربی، نفوذ قدرت‌های خارجی، مرزبندی‌های قومی-ملی در هر کشور و کشورهای مختلف، بقایای فرهنگ عشیره‌ای از معضلات داخلی هستند. به اینها باید طرح‌های بیوقفه کودتا و ترور و غیر ایمن کردن کشورها و حمله نظامی و اقدامات اقتصادی و سیاسی دولتهای غربی را اضافه کرد. اما در کنار این موانع فرصت‌های جدیدی هم هستند از جمله: نارضایتی گسترده مردم از نظم موجود، تجربه موفق همکاری‌های منطقه‌ای و ائتلاف‌های جدید، رشد گرایش‌های ضدنئواستعماری در جوانان، تغییر افکار همراه تحولات تکنولوژیک و بالا رفتن توقع مردم، امکان بقای نئوکولونیالیسم را سخت‌تر از هر زمانی کرده است. چنانچه روند رادیکال فعلی در غرب آفریقا بدون دست‌انداز زیاد تداوم یابد و به شرق و جنوب قاره گسترش پیدا کند، ایده اتحاد واقعی آفریقا میتواند شانس بالایی پیدا کند، هرچند بعید است چنین هدفی بدون تهاجم نظامی دولتهای غربی روبرو نشود.

سیاست کمونیستی علیه کولونیالیسم

کمونیزم‌ها همواره از مبارزات ضد کولونیالیستی و جنبشهای رفع ستم ملی چه برای آزادی بلافصل از ستمهای جاری و چه برای رفع موانع وحدت طبقاتی کارگران حمایت کرده‌اند و از فعالان صف اول آن بودند. نژادپرستی و استعمار ویژگی دوره عروج و رشد سرمایه‌داری بود اما هنوز در عصر انقلابات انفورماتیک و هوش مصنوعی این چهره خونین را حفظ کرده است. مارکس و انگلس استعمار را بخشی از گسترش سرمایه‌داری جهانی می‌دانستند که از یک طرف بازار جهانی و زیرساخت صنعتی را گسترش می‌دهد، ولی از طرف دیگر ملل و طبقات را زیر سلطه خنثوت‌آمیز می‌برد. در نوشته‌ها و مواضع‌شان از قیام‌ها و جنبش‌های آزادی‌بخش مثل ایرلند، لهستان، هند دفاع کردند. همینطور مارکس و انگلس بر پیوند مبارزه موسوم به "آزادی ملی" و مبارزه طبقاتی تاکید داشتند و می‌گفتند کارگران کشور استعمارگر نمی‌توانند آزاد شوند اگر خودشان شریک و بهرمند از استعمار باشند.

صفحه ۷

اقتصادی سرمایه‌داری و روابط جهانی تاکید داشتند. رادیکالها از "سوسیالیسم آفریقائی"، ملی سازی منابع و استقلال واقعی میگفتند و لیبرالها از اقتصاد بازار و جذب سرمایه خارجی برای پیشرفت. رادیکالها پان‌آفریکانیسم را روی ایجاد فدراسیونها و کنفدراسیونهای سیاسی و اقتصادی و بر مبارزه مشترک با سرمایه‌داری و استعمار تاکید داشتند اما لیبرالها از دیپلماسی، تجارت آزاد و ایجاد اتحادیه آفریقا میگفتند. سانکارا و نکرومه و کابرال از چهره‌های شاخص رادیکالها و نلسون ماندلا در دوره پس از آپارتاید و سران اتحادیه آفریقا از چهره‌های شاخص لیبرال و ناسیونالیست پان آفریکانیسم هستند.

از شکاف میان دو گرایش تا عقب نشینی رادیکالها

در ۱۹۶۳، "سازمان وحدت آفریقا (OAU)" تشکیل شد اما این اتحادیه از همان ابتدا صحنه کشمکش دو گرایش بود که عملاً به بلوکهای کشوری منجر شد. اختلافات بین دو بلوک کازابلانکا و مونروویا بود. بلوک کازابلانکا یا رادیکالها؛ قوام نکرومه و جمال عبدالناصر و احمد بن‌بلا، طرفدار اتحاد فوری آفریقا بودند. بلوک مونروویا یا میانه‌روها، از جمله سنگال و نیجریه و اتیوپی طرفدار همکاری تدریجی کشورها بودند. در این میان آمیکار کابرال و توماس سانکارا، از رادیکالها نیز جلوتر بودند و بر پیوند مبارزه ضداستعماری با سوسیالیسم و خودکفایی اقتصادی تاکید داشتند.

سالهای دهه ۱۹۸۰ دوران راستگرایی و عقب نشینی در مقیاس جهانی است. توماس سانکارا در سال ۱۹۸۷ ترور شد. حکومت نظامی و بحران‌های اقتصادی و بدهی‌های روزافزون اوج گرفت. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول عملاً دستور کار برای دولتها می‌نوشتند و دولتهای دست‌نشانده کمپانیهای استخراج طلا و نفت و الماس و اورانیوم گوش به فرمان بودند. "سازمان وحدت آفریقا" که ابتدا یک نهاد با سلطه لیبرالها و ناسیونالیستها بود عمدتاً به یک نهاد دیپلماتیک و بی‌خاصیت بدل شد. پان‌آفریکانیسم لیبرال با تاکید بر "همکاری اقتصادی بازارمحور" جایگزین نسخه رادیکال شد.

موج جدید پان‌آفریکانیسم ضد امپریالیست

از سال ۲۰۰۰ تا امروز، فضا بتدریج عوض شده و اتفاقات جدیدی رخ دادند. در سال ۲۰۰۲ "سازمان وحدت آفریقا" OAU با "اتحادیه آفریقا AU" جایگزین شد. هرچند گرایش غالب همچنان لیبرالی و ناسیونالیستی است. اما سالهای دهه ۲۰۱۰-۲۰۲۰ با رشد نارضایتی عمومی از سلطه اقتصادی و نظامی دولتها و کمپانیهای غربی و داغ‌تر شدن تنور مبارزه ضد استعماری، زمینه سقوط دولتها از جمله در کینه، چاد، مالی، بورکینافاسو، نیجر، گابن، از ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۳ را فراهم کرد. اینبار با شعار اتحاد آفریقا، قطع روابط با فرانسه و احیای ایده همبستگی ضدنئواستعماری؛ خط رادیکال جان تازه‌ای گرفت. بعد از یک‌دوران فترت و مجموعه‌ای از جنگ‌های داخلی و کودتاها و حمله‌های نظامی، بدنیاال نتایج خانمان برانداز سیاستهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، رشد

برابری بقیه و شرط زن و مرد در تمام شئون اجتماعی!

کردند: "حمایت بی‌قید و شرط از مبارزه ضد استعماری به عنوان بخشی از انقلاب جهانی" و اصرار بر این که استقلال ملی باید به سمت انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم برود، وگرنه زیر سلطه استعمار نو می‌افتد.

پان آفریکانیسم

از ایده‌های قدیمی تا دستور سیاسی روز...

مارکس در مورد ایرلند به‌صراحت گفت: طبقه کارگر انگلیس نمی‌تواند آزاد شود مگر این که استقلال ایرلند به دست آید.

در نامه ۱۸۶۷ مارکس به Meyer و Vogt و همچنین در نامه‌های ۱۸۶۹ به Engels و Kugelmann، او بارها می‌گوید: "طبقه کارگر یک کشور نمی‌تواند آزاد شود، اگر بر گردن یک ملت دیگر زنجیر باشد." در مورد ایرلند، مارکس نتیجه می‌گیرد که کارگران انگلیسی باید استقلال ایرلند را مطالبه کنند، چون استعمار ایرلند، طبقه کارگر انگلیس را نیز در زنجیر همبستگی با بورژوازی خودی نگه می‌دارد. مارکس و انگلس در دوره‌ای می‌نوشتند که سرمایه‌داری صنعتی اروپا به اوج گسترش خود رسیده بود و استعمار به‌عنوان یکی از ستون‌های این نظام عمل می‌کرد. استعمار نه فقط منابع و نیروی کار را از مستعمرات می‌گرفت، بلکه رقابت میان کارگران کشورهای استعمارگر و کارگران مستعمرات را تشدید می‌کرد و شکاف‌های نژادی و ملی را تقویت می‌کرد. رفع این شکاف‌ها امر مبارزه سوسیالیستی و کمونیستی جهت وحدت قویتر طبقه کارگر بود. مارکس و انگلس تأکید داشتند که "رهایی ملی" اگر به تغییر مالکیت ابزار تولید و پایان سلطه سرمایه‌داری نرسد، به شکل جدیدی از وابستگی منجر می‌شود. در تحلیل استعمار هند، مارکس پیش‌بینی کرد که اگر سرمایه‌داری بومی به قدرت برسد بدون تغییر اجتماعی، فقط جای استعمارگر خارجی را می‌گیرد.

بعدها لنین در کتاب "امپریالیسم، بمثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری"، جنبش‌های ملی در مستعمرات را بخشی از انقلاب جهانی نامید. این ایده در دهه ۱۹۳۰-۱۹۴۰ توسط کمینترن وارد سیاست عملی شد و حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش آفریقا به‌عنوان بخشی از مبارزه ضد سرمایه‌داری جهانی تأکید شد. کمینترن تأکید می‌کرد که: "مبارزات ملی در مستعمرات مشروع است و باید حمایت شود. هدف نهایی باید گذار از سرمایه‌داری بومی به سوسیالیسم باشد." در این دوره، چهره‌هایی مثل جورج پادامور ابتدا در کمینترن فعال بودند و به‌طور مستقیم ایده پیوند پان‌آفریکانیسم با انقلاب سوسیالیستی را طرح کردند. رهبران پان‌آفریکانیست رادیکال مثل آمیکار کابرال و توماس سانکارا صراحتاً از این خط الهام گرفتند. کابرال می‌گفت: "استقلال سیاسی بدون رهایی اقتصادی، فقط تغییر پرچم است." سانکارا تأکید می‌کرد: "ما علیه امپریالیسم و علیه سرمایه‌داری‌ای که لباس آفریقایی پوشیده است، می‌جنگیم."

در واقع از نگاه مارکس و انگلس، صرف پایان استعمار یا کسب استقلال ملی کافی نبود. آنها تأکید می‌کردند که آزادی واقعی زمانی به دست می‌آید که سلطه سرمایه و استثمار طبقاتی نیز از بین برود. بنابراین، آزادی ملی بدون دگرگونی اجتماعی-اقتصادی، خطر بازتولید همان سلطه را در شکل بومی (سرمایه‌داران داخلی) دارد. مارکسیست‌های قرن بیستم که با پان‌آفریکانیسم رادیکال کار کردند، بر همین نکته مارکس تأکید

پان آفریکانیسم: ناسیونالیسم یا سوسیالیسم
پان آفریکانیسم با دیگر "پان‌ها" تفاوتی روشن دارد؛ بعنوان مثال "پان ایرانیسم" ریشه در یک عظمت طلبی ملی و متکی بر نگرش ناسیونالیستی غلیظ است که نهایتاً وحدت و توسعه طلبی در مقیاس "ملی" دوران قدیم را جستجو میکند. "پان ترکیسم" هم از این جنس است؛ نوعی ناسیونالیسم فالانژ که تنه به تنه فاشیسم می‌زند و توسعه طلبی کشوری را جستجو میکند. پان‌آفریکانیسم برعکس روی "هویت ملی" تأکید نمیکند، بر اتحاد قاره‌ای و ایجاد "یک آفریقای واحد" با نظم سیاسی و اقتصادی و رفاهی ویژه آفریقایی تأکید دارد. زمانی آفریقایی فقط سیاه پوست بود امروز آفریقایی وسیع تر از رنگ پوست است، پان‌آفریکانیسم امروز کمتر بر رنگ پوست و "سیاهان" مکتب میکند و بیشتر بر ساکنین قاره‌ای که تقسیم شدند و میتوانند باهم زندگی کنند تأکید دارد. پان آفریکانیسم میتواند پرچم طبقه بورژوازی جدید قاره بمثابه یک قدرت بزرگ سیاسی و اقتصادی و سهم خواهی از جهان در حال تحول امروز باشد. اما دولتهای آفریقا در مقابل دول و کمپانیهای غربی نحیفتر از آنند که چنین پرچمی برافرازند. لذا این پرچم مانند تجارب دهه‌های قبل روی دوش جناح رادیکال آن است که کمتر ناسیونالیست و بیشتر اصلاح‌طلب و از احیای حرمت و هویت انسانی آفریقایی‌ها سخن می‌گوید.

ما کمونیست‌ها طرفدار زندگی مردم در جغرافیای بزرگتر، اتحاد منطقه‌ای و جهانی طبقات کارگر و ستمکش و ایجاد جوامع بی‌مرز هستیم. ما این وحدت وسیعتر را بر ایجاد کشورهای موزائیکی بر اساس تعلق عشیره‌ای و قومی و ملی و مذهبی ترجیح میدهم. پان‌آفریکانیسم مکانیسمی دولبه دارد؛ از یکسو هویت کاذب ملی کشورها را حاشیه‌ای میکند و از سوی دیگر به یک هویت قاره‌ای و جغرافیایی و ممکن است به یک هویت سهواً "نژادی" دامن زند. پان‌آفریکانیسم در دست گرایش لیبرال و ناسیونالیست به امری زینتی و تقویت ناسیونالیسم در آفریقا بدل میشود و همین پرچم در دست رادیکالها میتواند به اتحاد مردم و کارگران، رفاه و امنیت عمومی، انتگره شدن بیشتر اهالی و رابطه گسترده با جهان پیرامون بدل شود. با اینحال، هنوز پان‌آفریکانیسم در بهترین فرم آن با انترناسیونالیسم کارگری تمایز و فاصله زیادی دارد و بسته به اینکه این پرچم سیاسی را کدام نیروها و جنبش‌ها برافراشته‌اند، به نتایج متفاوتی می‌رسند.

جنبه دیگر حمایت قاطع کمونیست‌ها از کوتاه کردن دست استعمارگران، استعمارگران، باندهای جنایتکار و امنیتی و جاسوسی در کشورهای آفریقا از سر مردم این کشورهاست. خیلی خوبست که دست فرانسه و دولتهای مشابه از آفریقا کوتاه میشود و با خفت بیرونشان می‌اندازند. خیلی خوبست که مردم این منطقه امید جدیدی یافته‌اند و وسیعاً به فعالیت سیاسی و دخالت در سرنوشت خویش روی آورده‌اند. خیلی عالی است که تروریستهای اسلامی تربیت شده غرب که نقش‌شان غیرایمن کردن این کشورهاست دستشان هر روز کوتاه

پان آفریکانیسم

از ایده‌های قدیمی تا دستور سیاسی روز...

میشود. اینها و دیگر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و رفاهی بسیار ضروری از کارنامه این دولتهای جدید است. ما حمایت از این روند آنتی کولونیالیستی را منوط به سوسیالیسم نمیکنیم و همین امروز تغییر در زندگی مردم را مهم و امر فوری میدانیم. درعین حال توهمی نباید داشت که سرمایه‌داری میتواند هر ابتکار جدید را در مکانیسمهای اقتصادی بازار هضم کند. در چهارچوب سرمایه‌داری رفرم و اصلاحات رادیکال هم تحت حاکمیت یک دولت انقلابی ممکن است اما بقا و دوام آنها در گرو فراتر رفتن و شکستن چهارچوبهای نظم کنونی است.

امروز ابراهیم ترانوره تلاش میکند یک میراث‌دار جدی توماس سانکار باشد. اما دیگر در دنیای امروز نه "سوسیالیسم عربی" نه "سوسیالیسم آفریقائی" و نه "سوسیالیسم لاتینی" و نه کلاً کمونیسم ملی و چپ ناسیونالیست محلی از اعراب ندارند. دوران سوسیالیسمهای بورژوائی و غیر کارگری مدتهاست به پایان رسیده‌اند و تنها رادیکالیسم کارگری و سوسیالیستی میتواند قالبی برای یک مبارزه ضد سرمایه‌داری باشد. بلکه هنوز "استعمار بخشی از سازوکار انباشت سرمایه است"، هنوز "آزادی ملی شرط لازم، ولی نه کافی برای آزادی طبقاتی است"، تاریخ نشان داد و تجربه چند دهه در طول قرن بیستم تاکنون اثبات کرد که خطر "استعمار نو" واقعی بود؛ آنجا که سرمایه‌داری بومی جای استعمارگر خارجی را بگیرد، مردم همچنان در زنجیر فقر و بردگی می‌مانند. پان آفریکانیسم دوره حاضر، اگر میخواهد رادیکال باشد و رادیکال بماند، چاره‌ای ندارد که به جنبش طبقه کارگر و پرچم انتقاد سوسیالیستی کارگر به نظم کاپیتالیستی متکی شود. پان آفریکانیسم رادیکال بنفع طبقه کارگر و توده مردم است و نفی کولونیالیسم در شکل جدید راه را برای مبارزه سوسیالیستی هموار میکند. ما از تغییرات واقعی در زندگی مردم این کشورها بویژه در بورکینافاسو و کشورهای ساحل خوشحالیم و از بهبود و ارتقای حرمت و حقوق مردم قاطعانه حمایت میکنیم اما دوام و بقای این تغییرات و گسترش آنها در گرو نفی استثمار مزدی میدانیم. کاپیتان ابراهیم ترانوره در سخنرانیهایش تاکید میکند که مخالف تجارت نیستیم مخالف استثمار آفریقا و مناسبات غیرعادلانه و نابرابر هستیم. تردیدی نیست که پایان دادن به استثمار کشورهای آفریقا توسط استعمارگران جدید و قدیم گامی بلند جلو است، اما تا پایان دادن به استثمار فرد از فرد در نظام سرمایه داری راه طولانی وجود دارد.

۲۰ اوت ۲۰۲۵

منصور حکمت را بخوانید

و به دیگران معرفی کنید!

<http://hekmat.public-archive.net>
www.hekmat.com

اتم برای بقاء؟ یا بن بست مرگ؟...

ادامه از صفحه ۴

برگ‌ها آخر

امروز، تمامی جناح‌های رژیم اسلامی - از محافظه کاران نظامی تا اصلاح طلبان ورشکسته - در حال بازی کردن آخرین برگ‌های خود هستند. یکی در پی بمب اتم است، به امید بازگرداندن هیبتی از دست رفته؛ دیگری در اندیشه معامله تمام عیار با غرب، هر دو تلاشی مذبحانه برای بقاء رژیم. هر دو، در حقیقت، دارند گام آخر را برمی‌دارند: گامی از سر استیصال، نه قدرت. رژیمی که پشتش به دیوار خورده، یا به سلاح هسته‌ای چنگ می‌زند یا به معامله همه جانبه. اما مردم نیز باید برگ آخر خود را بازی کنند: برگ انقلاب، برگ زندگی، برگ آزادی.

اگر رژیم اسلامی به بمب دست یابد، فاجعه‌ای بی پایان در راه است؛ اگر هم به آن نرسد، باز هم جامعه زیر تیغ جنگ، تحریم، و سرکوب خواهد ماند. پس مساله اصلی نه رسیدن یا نرسیدن به بمب، بلکه بودن یا نبودن این رژیم است.

تنها با سرنوشتی این رژیم و برپایی یک انقلاب اجتماعی - سوسیالیستی است که می‌توان نقطه پایانی بر فاجعه اسلامی - اتمی گذاشت. آینده، هنوز می‌تواند از آن ما باشد؛ اما تنها اگر ما نیز، همچون آنان که اکنون آخرین برگ‌های خود را بازی می‌کنند، دست به انتخابی سرنوشت ساز بزنیم.

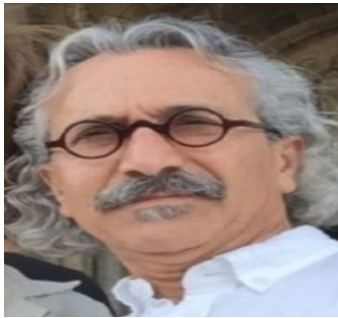
آزادی، برابری، رفاه

از یک دنیای بهتر

تصویر همه از یک زندگی مطلوب و یک دنیای ایده آل بیشک یکی نیست. اما با اینهمه مقولات و مفاهیم معینی در طول تاریخ چند هزار ساله جامعه بشری دائماً بعنوان شاخص‌های سعادت انسان و تعالی جامعه به طرق مختلف برجسته و تکرار شده اند، تا حدی که دیگر بعنوان مفاهیمی مقدس در فرهنگ سیاسی توده مردم در سراسر جهان جای گرفته اند. آزادی، برابری، عدالت و رفاه در صدر این شاخص‌ها قرار دارند.

دقیقا همین ایده آلهای بنیادهای معنوی کمونیسم کارگری را تشکیل میدهند. کمونیسم کارگری جنبشی برای دگرگونی جهان و برپایی جامعه‌ای آزاد، برابر، انسانی و مرفه است.

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



پس باید بجنبید! اما بجنبید یعنی چه؟ یعنی بمباران تازه. یعنی همان سناریویی که در غزه دیدیم: مرگ، ویرانی، آوارگی و بعد فروش این فاجعه به عنوان "آزادی"!

در این روایت، مردم ایران نه به عنوان انسانهای آزاد،

بلکه به عنوان صف هوراکشان سلطنت تصویر می‌شوند. بمب‌ها بر تهران و شهرها می‌بارند و در لوس‌آنجلس و واشنگتن جشن گرفته می‌شود که "شاهزاده باز می‌گردد." و این تصویر "نجات ایران" است، البته به قیمت نابودی جامعه. اصل ماجرا: تقصیر مردم یا شکست سلطنت؟ این استوری در نهایت یک هدف داشت: انداختن تقصیر شکست به گردن مردم. گویی مردم "قدر" شاهزاده را ندانستند. اما حقیقت برعکس است: مردم هرگز به آزادی "نه" نگفتند. مردم به جنگ، به حکومت اسلام، به پروژه جنگ و کشتار "نه" گفتند. در قرن ۲۱، جامعه حق دارد حکومتی مبتنی بر ولایت، خون و اشرافیت نخواهد. این "نه" نه شکست، که پیروزی است.

شکست سلطنت، پیشروی مردم: هر بار که عقربه‌های ساعت سلطنت "تیک تاک" کرده، یک پروژه فرو ریخته است. هر بار که ساعت زنگ زده، یک شکست تازه ثبت شده: کنگره، ققنوس، وکالت، مونیخ... و در همان لحظه، خیابان جان تازه گرفته: کارگرانی که اعتصاب می‌کنند، زنانی که روسری از سر برمی‌دارند، جوانانی که فریاد می‌زنند. شکست امید به پروژه سلطنت، پروژه شکست اتکا به نیرویی ماورای قدرت مردم است، نشان پیشروی مردم است.

نتیجه: تیک تاک پایان تاج و اسلام: سخنان یاسمین پهلوی چه اعتراف باشد، چه نمایش، چه آماده سازی برای جنگ، یک معنا بیشتر ندارد: سلطنت تمام است. آن "تیک تاک" نه هشدار به مردم، بلکه شمارش معکوس پایان تاج و عمامه هر دو است. آینده ایران در دست مردم است، نه در تاج، نه در دست اسلام سیاسی، نه در بمب افکن‌های اسرائیل.

بهایایی بودن، جرم نیست، اتهامش جنایت رژیم است!

باز به این بخش از جامعه تعرض کردند... بیش از بیست شهروند منتسب به بهایییت در اصفهان با مصادره خانه‌ها، مزارع، حساب‌های بانکی و اندک دارایی‌هایشان مواجه شدند. دادگاه ویژه اصل ۴۹، بی‌آنکه حتی روالی قانونی طی شود، حکم را صادر کرده و از طریق پیامک و تلفن به خانواده‌ها اطلاع داده است. بیماران شیمی درمانی به دادگاه کشانده شدند، وکلا از دسترسی به پرونده محروم ماندند و خانواده‌ها تهدید شدند که "زندگی‌تان را نابود می‌کنیم". این یک یورش سازمان یافته است: غارت با ابزار اسلام، جنایت به نام قانون و حکومتی که رو به اضمحلال است.

این جنایت امروز در اصفهان ریشه در دیروز دارد. تعرض به بهاییان پیشینه‌ای طولانی دارد. در دوران شاه نیز به بهاییان به اشکال مختلف تعرض میشد و حقوق انسانی شان لگد مال میگردد. سلطنت، در بند و بست با دستگاه مذهب صفحه ۱۰

از میان رویدادهای هفته

علی جوادی

وصیت نامه سلطنت: اعتراف، نمایش یا آماده سازی برای جنگ؟

تیک تاک پایان سلطنت: استوری یاسمین پهلوی پر بود از آه و ناله و تهدید: رضا پهلوی ۶۴ ساله است، زندگی‌اش را "وقف ایران" کرده، اگر او نباشد آخوند صد سال دیگر می‌ماند، و ساعت هم "تیک تاک" می‌کند! اما اگر وقف یعنی نشستن در ویلای امن و ثروت دزدی شده و با پرچم نتانیاهو بر شانه، و انتظار برای بمب‌هایی که تهران را به آوار بدل کند، بله؛ این زندگی وقف کامل بوده است - وقف به نابودی.

اما آنچه از میان خطوط این استوری بیرون می‌زند چیزی فراتر از ستایش "شاهزاده" است: نا امیدی. فهمیده‌اند که با جنگ هم تاج از دل خاکستر بیرون نمی‌آید. فهمیده‌اند که مردم ایران نه در خیابان، نه در صندوق رای و نه با موشک‌های اسرائیلی به استقبال سلطنت نخواهند آمد. پس چه باقی مانده؟ انداختن تقصیر بر گردن مردم: "اگر او نباشد، ایران صد سال دیگر گرفتار می‌ماند." این استوری را می‌توان از سه زاویه دید:

۱. **اعتراف صریح به شکست:** اگر ساده بگیریم، این استوری چیزی نیست جز وصیت نامه سلطنت. یاسمین پهلوی ناخواسته اعتراف می‌کند که همه پروژه‌های قبلی شکست خورده‌اند: "کنگره ملی ایرانیان" با سر و صدا شروع شد و با دعاها بر سر قدرت تمام شد. "ققنوس" پرنده‌ای بود که هرگز پرواز نکرد و همان روز اول در خاکستر خودش مرد. "وکالت می‌دهم" رسوایی اینترنتی بود؛ یک برگه مضحک که قرار بود جای صندوق رای و اراده مردم بنشیند، اما پر شد از اسم‌های تقلبی و نا موجود. کنفرانس‌های مونیخ هم چیزی جز عکس یادگاری و تعهد نامه و اعلام بیعت ساواک و همراهان به رضا پهلوی نبودند. اگر این استوری را اعتراف بدانیم، پس پیام روشن است: سلطنت شکست خورده، مردم آن را نخواستند و نخواهند.

۲. **نمایش و پرده پوشی برای بازگشت دوباره:** اما دربار سلطنت همیشه استاد بزک کردن جنازه‌ها بوده است. هیچ وقت شکست را شکست نمی‌نامند. کنگره که مرد، ققنوس را بیرون آوردند. ققنوس که سوخت، وکالت را علم کردند. وکالت که رسوا شد، به کنفرانس‌های پر زرق و برق متوسل شدند. حالا هم شاید استوری "شهپانو" یک نمایش دیگر باشد. ناله و اشک برای تحریک مردم، تا فردا با لباسی نو روی صحنه بیایند و بگویند: "دیدید بدون ما هیچ نمی‌شود؟" طنز تلخ اینجاست: مردم ایران بارها نشان داده‌اند که حتی حاضر نیستند تماشاچی این نمایش‌های تکراری باشند. سالن خالی است، ولی بازیگران هنوز بر صحنه‌اند.

۳. **آماده سازی برای سناریوی جنگ و بمباران:** خطرناک ترین برداشت از این استوری همان "تیک تاک" آخر است. گویی می‌گوید: وقت دارد تمام می‌شود، شاهزاده پیر می‌شود،

زنده باد همبستگی جهانی کارگران!

از میان رویدادهای هفته...

و بمنظور جلب رضایت اسلامیست‌ها، به حقوق ابتدایی آنان تعرض میکرد.

با استقرار جمهوری اسلامی، همین تبعیض به سیاستی خونین و سازمان یافته بدل شد. از همان آغاز، بهایی بودن مساوی شد با ارتداد، مصادره، اعدام، و محرومیت کامل از کار و تحصیل. همان طور که کمونیست‌ها را در دهه شصت به جرم اندیشه کشتند و زندگی‌ها را نابود کردند، بهاییان را نیز به جرم باور متفاوت تیرباران و نابود کردند و زندگی‌شان را به آتش کشیدند. مصادره امروز در اصفهان همان زخم دیروز است که باز دوباره و دو باره خون می‌ریزد. خانه‌ای که سال‌ها با رنج ساخته شده، با یک حکم تلفنی بلعیده می‌شود. خانواده‌ای که هیچ جرمی جز "بهایی بودن" ندارد، از ریشه کنده می‌شود. اما دشمنی با بهاییان، با زنان، با کارگران، با کمونیست‌ها، همه حلقه‌های یک زنجیرند: زنجیر حکومت استبداد دینی و سرمایه داری خشن.

اما این چرخه فردایی ندارد. نه شاه توانست با لگدمال کردن حقوق بهاییان و آزادی خواهان دوام بیاورد، نه حکومت اسلامیست‌ها خواهد توانست با مصادره و اعدام، آینده‌ای برای خود بخرد. فردا از آن جامعه‌ای است که در آن هیچ کس به جرم بهایی بودن یا بی دین بودن سرکوب نشود. جامعه‌ای که در آن مذهب آزاد است، و نقد مذهب و تمامی باورها و خرافه‌ها نیز به همان اندازه آزاد. جایی که ایمان یا الحاد بهانه‌ای برای قتل و مصادره نباشد، بلکه آزادی و برابری انسان‌ها معیار زیست اجتماعی باشد.

خبر اصفهان سندی است بر تداوم جنایت، حکومت اسلامی است. اما فردا متعلق به ماست: به انسانی که دیگر اسیر هیچ شاه و هیچ اسلام و هیچ خدایی دروغین نیست. فردا جامعه‌ای خواهد بود که در آن نه ارتداد معنا دارد و نه کفر، نه مصادره‌ای به نام دین و نه قتل به نام خدا. تنها انسان آزاد است و جامعه‌ای که بر انسانیت بنا شده است. ما این را تضمین میکنیم!

"مهاجران افغانستان بیش از ایرانی‌ها نان می‌خورند." وزیر کشور حکومت اسلامی

چه جمله شریف و چه کشف عظیمی! لابد در اتاق فکر حکومت، شب تا صبح زیر نور مهتاب و با کمک هزاران کارشناس امنیتی، این راز بزرگ برملا شده: مشکل فقر، فساد، دزدی، تحریم، جنگ و غارت و نابودی زندگی مردم نیست، مشکل این است که یک کارگر افغانستانی، یک لقمه بیشتر از نان خورده؟! ای جنایتکاران، لابد چیز دیگری نداشته که بخورد!

این است منطق فاشیسم اسلامی - ناسیونالیستی: نان را از سفره مردم بزد، بعد نشان بده به دست دیگری و بگو "او برده است." و کسی ظاهراً نیست که به این وزیر الدنگ بگوید که در همین چهار دهه، چند میلیون تن نان و گوشت و نفت و دلار را دولت این اوباش اسلامی بلعیده است؟ و سهم واقعی این مردم، جز نان و سفره‌های هر روز خالی‌تر چه بوده است؟

نان، بوی تنور صبحگاهی دارد، نه بوی کهنگی دروغ‌های این جماعت. این لقمه ساده، که باید مایه حیات باشد، در دست این حکومت به گروگان درآمده تا کارگر "ایرانی" و "افغانستانی" به جان هم بیفتند و از یاد ببرند که هر دو قربانی یک سفره‌اند، سفره‌ای که حاکمیت ضد انسانی بر آن لم داده‌اند.

طنز تلخ تاریخ اینجاست: نه افغانستانی نان ایرانی را خورده و نه "ایرانی" نان "افغانستانی" را؛ این حکومت اسلامی و سرمایه داری است که نان هر دو را بلعیده است.

اما فردای ما چنین نخواهد بود. در روزی که این نظام سرنگون شود، نان دیگر ابزار تهدید و تحقیر نخواهد بود، بوی نان تازه، بی مرز و بی پرچم، در کوچه‌ها خواهد پیچید. کودکان مستقل از مکان تولد و ... نوع شناسنامه و پاسپورت، در کنار هم، صبحانه‌ای خواهند خورد که نه صدقه است و نه سهمیه، بلکه حق مسلم انسانی‌شان. شورا‌های مردمی، خود مردم متحد شده در ارگان هایشان، تصمیم خواهند گرفت که منابع این سرزمین چگونه در خدمت رفاه همه باشد.

و امروز، پیش از آنکه نام مان را "ایرانی" یا "افغان" بگذارند، پیش از آنکه پاسپورت و مرز و پرچم ما را جدا کند، ما انسانیم. نان، آب، مسکن و آزادی، برابری و رفاه حق ماست به صرف انسان بودن، نه امتیازی که سرمایه و حکومت به ما ببخشند. ما نمیگذاریم نان، که باید ما را کنار هم بنشانند، به سلاحی برای جدایی بدل شود. فردای ما، اگر انسانی باشد، تنها در گرو آن است که دست در دست هم، فارغ از ملیت و مذهب و زبان و ...، این نظام گرسنگی و تحقیر را واژگون کنیم. انسانیت، نه پاسپورت، باید گذرنامه ورود به زندگی شرافتمندانه باشد.

آقای وزیر! شما نان را گروگان گرفته‌اید، اما روزی می‌رسد که کارگر "ایرانی" و "افغانستانی"، دست در دست هم، آن را از چنگ شما بیرون خواهند کشید. و آن روز، بوی نان تازه با بوی آزادی در هوا درخواهد آمیخت، و شما در دادگاه مردم پاسخ خواهید داد که چرا با نان، انسانیت را زخمی کردید.

مونیک و "دفترچه دوران اضطرار"

در مونیک، شهری که تاریخش آغشته به نشست‌های قدرت و معامله‌های خونین است، بار دیگر "شاهزاده" بر منبر رفت تا آینده را برای مردم ایران نسخه پیچی کند و دفترچه ای ارائه کرد با عنوان "دفترچه دوران اضطرار". واژه‌ها و ژست‌ها آشنا بود: آزادی، دموکراسی، صندوق رای. اما در میان این واژه‌ها یک جمله مثل میخ بر دیوار نشست: بهترین لقب برای من همان پدر است: این جمله نه یک لغزش، بلکه جوهر کل پروژه و دفترچه است. هر چه در ادامه آمد - وعده انتخابات آزاد، حق محفوظ رای، تعیین سرنوشت - همه بر محور همان قیمومت پدرانه می‌چرخد. مارکس میگفت: "انقلاب‌ها مردگان را به یاری می‌خوانند تا صحنه را آراسته تر کنند." این بار نیز شیخ سلطنت به صحنه بازگشته، با کراواتی شیک اما همان منطق کهنه: مردم کودک‌اند، صغیرند، رعیت اند و او پدر.

لقب "پدر" در سیاست چیزی جز بازتولید سلسله مراتب ارباب و رعیتی نیست. آنجا که مردم شهروند هستند، پدری معنا ندارد؛ اما آنجا که ملت به رعیت تقلیل می‌یابد، "پدر" دوباره تاج می‌گذارد. پهلوی دوم در قرن بیستم نیز همین را

کاتس برای آتش زدن تهران، همان بمب افکن‌هایی که در دوازده روز جنگ گذشته صدها غیرنظامی را کشتند. اینان تنها در میان خاکستر و هرج و مرج می‌توانند بر خرابه‌ها بنشینند. آن‌ها از صندوق هم بیرون نمی‌آیند، از تانک می‌آیند. از لوله تفنگ می‌آیند. از خاکستر شهر می‌آیند.

سلطنت و اسلام سیاسی؛ دو روی یک سکه: فرمول سلطنت طلبان برای رسیدن به قدرت همان فرمول اسلام گرایان است. منتظر دریافت اعتبار نامه شان از جانب آمریکا و اسرائیل هستند. و درست مانند رژیم اسلامی در فردای سراب به قدرت رسیدن خواهند گفت: "سلطنت، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر." همان طور که خمینی گفت: "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر."

هر دو منطق یکی است: مردم فقط یک انتخاب دارند، آن‌هم پذیرش قدرت موروثی یا الهی. صندوق تنها دکور است. تاج و عمامه دو لباس متفاوت‌اند برای یک قیمومت واحد، یکی با ذکر "یا حسین"، دیگری با سرود "جاوید شاه".

یک نکته پایانی: پروژه سلطنت در مونیخ نه وعده آزادی، که نسخه‌ای تکراری از همان کم‌دی ۱۸ بروم‌ری بود: بازگشت مردگان، بازگشت پدران، بازگشت تاج بر دوش جامعه‌ای که قرن‌هاست می‌خواهد سرنوشتش را خودش تعیین کند. اما مردم رعیت نیستند. آن‌ها نه پدر می‌خواهند و نه وصی. آن‌ها رهایی می‌خواهند. و این رهایی، نه در صندوق‌های پوچ سلطنت، بلکه در انقلاب اجتماعی برای سوسیالیسم و رهایی انسان متحقق خواهد شد.



از میان رویدادهای هفته...

تبلیغ می‌کرد: شاه، "پدر ملت". نتیجه‌اش چه شد؟ ساواک، شکنجه، سانسور، و بی حقوقی مطلق جامعه. امروز پسر همان تاجدار می‌خواهد با همان منطق اما با زبانی نرم تر اما با توان ارتش اسرائیل بازگردد. تفاوتی نمی‌کند: پدر سیاسی یعنی انکار بلوغ مردم. در سرزمینی که جوانانش در خیابان‌ها جان می‌دهند تا رژیم اسلامی به زیر بکشند، آقای شاهزاده مردم را دوباره به کودگستان سلطنت می‌فرستد.

"اول آزادی، بعد صندوق": آزادی با آتش بار؟ او می‌گوید: "هنوز صندوقی نیست، اول باید آزادی بیاید." اما آزادی چگونه می‌آید؟ از دل شوراها، اعتصابات، مقاومت‌های خیابانی و قیام؟ یا از دل بمباران تل‌آویو و واشنگتن؟ وقتی در همان روزها وزیر خارجه اسرائیل، کاتس، با وقاحت می‌گوید: "تهران را به آتش می‌کشیم"، و رضا پهلوی در کنار نتانیاهو عکس یادگاری می‌گیرد، پیام روشن است: آزادی در قاموس این‌ها یعنی همان "آزادی بمبارانی". آزادی‌ای که با خاکستر شهرها و اجساد مردم آغاز می‌شود. صندوق رای اگر از شکم F-35 بیرون بیاید، چیزی جز تابوت جمعی نیست.

"دموکراسی خواهان باید فضا بسازند"، همان فرمول ساواک: گفته شد: "دموکراسی خواهان وظیفه دارند پیش از هر چیز فضای انتخابات را بسازند." این جمله ظاهراً مردم پسند است، اگر به معنای آزادی مطبوعات، حق اعتصاب، لغو سانسور و آزادی زندانیان سیاسی باشد. اما در قاموس سلطنت، "فضا سازی" یعنی همان امنیت سازی. یعنی سرکوب خیابان، کنترل مطبوعات و مهندسی انتخابات زیر چتر ژنرال‌ها. ساواک نیز دقیقاً همین کار را می‌کرد: فضای "امن" می‌ساخت تا شاه بتواند هر چهار سال یک انتخابات فرمایشی برگزار کند و نتیجه‌اش از پیش معلوم باشد. امروز همان دستور کار با زبان نرم "دموکراسی خواهی" بازگو می‌شود. وقتی ساواک فضا بسازد، صندوق رای همان سلول انفرادی است که برگه رای در آن گذاشته‌اند.

"حق رای محفوظ است"، حق در گاو صندوق سلطنت: رضا پهلوی می‌گوید: حق رای همه محفوظ است. اما این حق محفوظ کجاست؟ در کدام گاو صندوق؟ تاریخ نشان می‌دهد هرگاه سلطنت از "حق محفوظ" حرف زد، معنایش این بود که کلید در جیب شاه است. حق سیاسی، امانتی نیست که پادشاه نگه دارد تا روز مبادا. حق سیاسی، نتیجه مبارزه زنده مردم است: در اعتصاب معلمان، در شورش زنان، در خیزش‌های خیابانی، در اعتراضات کارگری، در تشکلات و احزاب در جامعه. هر جا قدرت گفت "حق محفوظ است"، مردم باید آماده باشند چون همان لحظه حق‌شان غصب شده است. آزادی محفوظ یعنی همان آزادی‌ای که پشت ویتترین گذاشته‌اند: نگاه کنید، اما دست نزنید.

تنها راهشان، جنگ و نابودی جامعه: پروسه به قدرت رسیدن این جریان‌ها نه از مسیر صندوق، که از مسیر جنگ و ویرانی می‌گذرد. آن‌ها امیدی به مردم ندارند، چون می‌دانند در هر انتخاب آزاد واقعی، مردم آن‌ها را به زباله دان تاریخ می‌فرستند. بنابراین، تنها راه شان سناریویی سیاه است: همان وعده اسرائیل

نه قومی، نه مذهبی، هویت انسانی!



انقلابی طبقه کارگر و چه از مسیر جنگ و سناریو سپاه آمریکایی-اسرائیلی است.

امضاکنندگان بیانیه حمایت از طرح رفراندوم موسوی نیز به واسطه تعلق طبقاتی و جنبش خرده بورژوازی و بورژوازی بخشا اسلام زده خود عملا به طرح استحاله با رژیم اسلامی خدمت میکنند.

گذار طلبان و بیانیه ۱۷ نفره شان بر برگزاری رفراندوم ملی تاکید میکنند. نرگس محمدی در کنفرانس اینترنتی اخیرش به نکاتی از جمله اثبات نامشروع بودن حکومتی تاکید میکند، مشروعیتهی که حداقل در دهه گذشته توده ها و طبقه کارگر از طریق خیزش های انقلابی نه تنها اثبات کردند بلکه تا یک قدمی سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی پیش رفتند. محمدی از دموکراسی و رسیدن به دموکراسی آن هم از طریق اقدام بخش الیت و "روشنفکران" جامعه صحبت میکنند. نگاهی کاملا از موضع طبقات بالا و بورژوازی از بالای سر جامعه و طبقه کارگر که انتظار دارد طبقه کارگری که اداره شورایی و قدرت به دست شوراها را مطرح میکند بیانند در این مضحکه ضد انقلابی شرکت کنند تا فقط بالای نظام تغییر داده شود و تناسبات استثمار سرمایه داری در شکلی مدرن و رام شده به شکلی جدید خونشان را در شیشه کند. در همین کنفرانس صدیقه وسمقی، اسلام شناس بر لزوم رفراندوم برای جلوگیری از قهر انقلابی که آن را ترویج خشونت میداند تاکید میکند، ادبیاتی که رژیم جنایتکار اسلامی و تمامی اقدار سرمایه داری جهانی برای جلوگیری از انقلاب کارگری هر حرکت انقلابی را سرکوب میکنند.

مهرداد درویش پور فعال جمهوری خواه که در حمایت از این بیانیه در کنفرانس صحبت کرد، رویکرد محمدی و وسمقی را تکرار کرده و رفراندوم را راهی مناسب معرفی میکند و انقلاب را خشونت میداند.

امضا کنندگان و حامیان بیانیه ۱۷ نفر علنا به عنوان یک نیروی مانع انقلاب میخواهند سدی بر انقلاب کارگری برای تحمیل سلسله ای از قوانین بورژوازی بر جامعه و طبقه کارگر آن هم محدود از یک سو و از سوی دیگر همانند گوادلوپ خود را بعنوان آلترناتیو حقیقه شدن به غرب معرفی می کنند.

در این دوره است که جناح های مختلف حکومت در دل جدل ها و درگیری های درون خانوادگی برای معرفی آلترناتیو خود جهت "حفظ نظام" از طریق تغییر بخشی از لایه بالایی رژیم و یا ساختاری از رهبری سیاسی حکومت اسلامی در حال تقلا هستند و در پشت پرده درگیری برای تغییرات ظاهری در حکومت کماکان ادامه دارد. در همین حین به عنوان یک اقدام عملی علی لاریجانی به دبیری شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی انتصاب میشود. انتصاب علی لاریجانی عضوی از خانواده رانت خوار لاریجانی که از فاسدترین جناح های رژیم اسلامی می باشد و بارها ارتباطاتش با بریتانیا و غرب از یک سو مورد بررسی رسانه های داخلی و بستر اصلی شده و از سوی دیگر ارتباطش با بدنه سپاه پاسداران

سناریوهای ضد انقلابی: از استحاله تا

رژیم چنچ

امیر عسگری

پس از جنگ ۱۲ روزه بین جمهوری اسلامی، اسرائیل و آمریکا که در راستای تکمیل نقشه "خاورمیانه جدید" و با اهداف فراتر از مقابله با نشر "تسلیحات اتمی" برخلاف تبلیغات رسانه های پرو غربی و راست صورت گرفت، در درجه نخست جناح های در قدرت رژیم را وارد فاز تقلا برای مطرح کردن آلترناتیو های خود جهت تغییر لایه بالایی قدرت را فراهم ساخت. فضای سیاسی همچنین پوزیسیون و اپوزیسیون رژیم اسلامی را وارد رقابت و بخشا همگرایی کرد، همگرایی از جنس طرح "از تاجزاده تا شاهزاده" که از سوی مهدی نصیری بیشتر مطرح شده و در این روزها با موضع گیری های سیاسی تا بیانیه ها و انواع تلاش های همین طیف حاشیه رانده شده عیان میشود.

پیش از جنگ ۱۲ روزه، در پی شکست های متوالی محور مقاومت در خاورمیانه در برابر اسرائیل و پیشروی ارتش اسرائیل در منطقه، ساقط شدن دولت بشار اسد در سوریه از طریق یک رژیم چنچ غربی و ارتجاعی، تغییر چهره دولت های منطقه، جمهوری اسلامی به مذاکره با آمریکا تن داده بود و علی رغم چنین چرخشی نتوانست از جنگ با اسرائیل جلوگیری کند و اکنون در بحرانی جدی با غرب، اسرائیل و آمریکا قرار گرفته است که عملا برای بقا خود راهی جز پیدا کردن راهی برای تمکین و سازش با غرب حتی اسرائیل ندارد.

پس از آتش بس موقت بین اسرائیل و جمهوری اسلامی ابتدا میرحسین موسوی که هدفش بازگشت به "دوران طلایی انقلاب" است، طرح رفراندوم را برای استحاله با رژیم اسلامی مطرح کرد. همزمان با موسوی دو بیانیه که یکی از آنها در حمایت از طرح رفراندوم موسوی با شرکت اصلاح طلبان کنونی و سابق از جنس مصطفی تاجزاده، تقی رحمانی، حسین رزاق، مهرانگیز کار، سیدجواد هاشمی، هنرپیشه فیلمهای تبلیغاتی رژیم، مهدیه گلرو عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان و جمهوری خواه کنونی، جمعی از طیف توده ای-اکثریتی و برخی جمهوری خواهان صادر شد. بیانیه ای دیگر، با امضای ۱۷ نفر از جمله طیف های نزدیکان جبهه اصلاح طلبی و جایزه حقوق بشر بگیران با تیتیر؛ "نگران سرنوشت ایرانیم" با حضور نرگس محمدی، نسرين ستوده، حسین رزاق، صدیقه وسمقی و پرستو فروهر با تاکید بر رفراندوم آزاد، مجلس موسسان و دولت ملی طرح "گذار" را مطرح کردند، گذاری با رویکردی ضدانقلابی و تلاش برای حفظ تناسبات سرمایه داری و تغییر از لایه های بالایی رژیم اسلامی به سمت حکومتی با سرو شکلی متفاوت و کمی نرم و "دموکراتیزه شده"، اما با تداوم استثمار و نابرابری و تحمیل هر آنچه هر رژیم سرمایه داری بواسطه آن بر جامعه و طبقه کارگر می تازد.

رفراندوم موسوی نه راه رهایی، بلکه مانوری بورژوازی برای استحاله رژیم و مهار خطر سرنگونی، چه از مسیر شورش

سناریوهای ضد انقلابی: از استحاله تا

رژیم چنچ...

تصویری خاص از این تغییر در بخشی مهم از ارگان های رهبری رژیم را تصویر میکند.

انتصاب و تغییر رهبری شورای امنیت ملی را نباید صرفاً به فرد نسبت داد. در هیچ سیستم سیاسی، یک مقام مشخص سیاست حکومت را تعیین نمی‌کند؛ بلکه سیستم سیاسی با اهداف خاص خود تصمیم می‌گیرد چه چهره‌ای در مسند قدرت قرار گیرد تا استراتژی مدنظر پیش برود. نگاه فرد محور و انتظار تغییر اوضاع با تعویض یک سیاستمدار، تا حدی پوپولیستی و بورژوایی است.

این خطای تحلیل را می‌توان در مورد رهبران فاشیسم از جمله هیتلر و موسولینی یا حتی ترامپ دید؛ گویی تنها حضور آنان عامل اوج‌گیری فاشیسم یا سیاست‌های محافظه‌کارانه بوده است، در حالی که سرمایه‌داران و جناح‌های بورژوایی مهره‌های خود را بر سر کار گذاشته‌اند تا اهدافشان اجرا شود.

نقش رهبری خط فکری انکارناپذیر است، اما ساختار سیاسی فردمحور نیست و با تغییر چهره‌ها سیاست و استراتژی یک دستگاه حاکم تغییر نمی‌کند. در ایران نیز، جمهوری اسلامی با همه تفاوت‌های جناحی، بر پایه ایدئولوژی اسلامی و سرمایه‌داری عمل می‌کند؛ انتخاب یک چهره فقط صورت مسئله است و بدون همگرایی جناح‌ها و جدل‌های پشت پرده، هیچ انتصابی مستقل از منافع سیستم ممکن نیست.

یکی از سناریوهای مطرح در رابطه با انتصاب علی لاریجانی، توافق حکومت اسلامی برای «پاکستانیزه کردن» ساختار قدرت است؛ یعنی اداره کشور توسط بخش نظامی-بوروکرات و حاشیه‌ای شدن نقش خامنه‌ای و دستگاه روحانیت. هدف اصلی این تغییر، نمایش به غرب و خصوصاً آمریکا است که حکومت دست به تغییرات ساختاری زده و ظرفیت سازش پیدا کرده است.

در سطح بالایی، چنین حکومتی می‌تواند هرگونه تغییر در رویکرد منطقه‌ای و بین‌المللی را اعمال کند؛ رویکردی که حفظ رژیم اسلامی را در شرایط کنونی ممکن است، تضمین می‌کند. اما در این بین شاهد مضحکه‌ای بار دیگر در مونیخ از سوی رضا پهلوی و حواریونش تحت عنوان «همگرایی سازمان‌های ایران‌گرا و آزادی‌خواه» با حضور طیف‌های مختلفی برای اعلام بردگی، سرسپردگی و بیعت با او برای اعلام رهبری دولت انتقالی در صورت سرنگونی رژیم اسلامی از طریق یک جنگ خانمانسوز و سناریو سیاه بودیم.

در این نمایش مضحک و نخ نما مانند سابق یک عده سلبریتی و هنرمند دست چنم به همراه سازمانهای چند نفره سلطنت طلب و در ریشه مشترک، علی رغم عدم همراهی بخش قابل توجهی از برخی طیف‌های سلطنت طلب سرسپردگی خود را به رضا پهلوی اعلام کردند. در میان این نشست که بیش از هر چیز یک نمایش تلویزیونی با حضور جمعیتی کمتر از ۳۰۰ نفر

برگزار شد، عده‌ای به نمایندگی از «اقوام» با ساختاری تحقیر آمیز و کاملاً مصنوعی بدون حتی داشتن وقت سخنرانی به صحنه می‌آیند و بردگی خود را برای ساختار ناسیونالیستی ایرانشهری و عظمت طلب ایران اعلام میکنند و از طرفی دیگر در انتهای این نمایش تحقیر آمیز عده‌ای از آسیب دیدگان سلطنت طلب خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ بردگی و بندگی خود را به رضا پهلوی اعلام میکنند و دروغ‌های بزرگ در رابطه با جایگاه رضا پهلوی در بین جامعه انقلابی ایران را تبلیغ میکنند.

در چنین آشفته بازاری است که یک آسیب دیده سلطنت طلب خواهان علم کردن طناب‌های دار بجای محاکمه عادلانه سران جنایتکار رژیم اسلامی را از بلندگو فریاد می‌زند و شرکت کنندگان کنفرانس با کف زدند برایش نشان میدهند که خواهان تداوم اجرا احکام اعدام در جامعه فردای سرنگونی جمهوری اسلامی هستند.

در این نشست طرح‌های مختلف و ساختگی که از طریق هوش مصنوعی ساخته و پرداخته شده بود و هر انسان وارد به کامپیوتر با گرافیک و ساختاری به درجاتی حرفه‌ای تر می‌تواند تهیه کند، فردای رویایی و غیرواقعی از ایرانی به تصویر میکشند که پس از به قدرت رسیدن رضا پهلوی از طریق جنگی که شالوده جامعه را از هم خواهد پاشاند.

در این نشست و طرح‌های ارائه شده نه فاکت واقعی و نه علمی بر روند مدیریت حکومت مطلوب جایگزین وجود ندارند و نقطه مهم این است که در هیچ پلاتفرمی طبقه کارگر، زحمتکشان و مزدبگیران که زیر استثمار طبقاتی له شده‌اند جایگاهی نداشت زیرا حکومت رژیم چنچی مطلوب رضا پهلوی و بردگانش اساساً دشمن طبقه کارگر است.

این نشست یک مخاطب اصلی داشت و آن ارتش و دولت اسرائیل و آمریکا جهت معرفی خود بعنوان آلترناتیو برای قدرت سیاسی در صورت حمله نظامی و سرنگونی جمهوری اسلامی بود.

در کنار این طرح‌ها تبلیغات چپ ستیزانه که همواره از سوی جناح‌های مختلف اپوزیسیون و تلویزیون‌های چند میلیارد دلاری آنان تهیه و منتشر میشود این بار بیشتر و کاملاً برنامه ریزی شده ابتدا با پخش سریال تاسیان در رسانه نمایش خانگی که متعلق به جناح رفسنجانی است تحریف تاریخی بزرگی از چپ و راست در دوره انقلاب ۵۷ انجام میدهد و از ساواک چهره‌ای دمکرات ساخته و بورژوازی زمان شاه را تقدیر کرده و مدافع طبقه کارگر تصویرسازی میکند، در پس این سریال اکبر منتجبی عضو کمیته مرکزی حزب کارگزاران متعلق به طیف رفسنجانی در روزنامه ارکان رهبری این جریان با تیترو «چپ هرگز نفهمید» ساواک و بورژوازی رژیم شاه را تطهیر میکند و چپ ستیزی خود را به اوج میرساند تا همانند فائزه رفسنجانی که به زندانیان چپ حملات سخیفانه خود را انجام داده بود به جناح‌های بورژوایی مانند پهلوی خوش رقصی کنند تا بگویند بر طرح نصیری یعنی «از تاجزاده تا شاهزاده» صادق هستیم.

سناریوهای ضد انقلابی: از استحاله تا

رژیم چنچ...

در برابر تقلاهای رژیم اسلامی برای حفظ موجودیت خود و در برابر آلترناتیو ترافی های جناح های مختلف اپوزیسیون بورژوازی، پرسش اصلی این است: وظیفه چپ، کمونیست ها، جنبش های طبقه کارگر و توده های خواهان سرنوشتی انقلابی جمهوری اسلامی چیست؟

جبهه سوسیالیسم، به عنوان تنها آلترناتیو واقعی برآمده از جنبش های طبقه کارگر، زحمتکشان، مزدگیران و بخش های تحت ستم جامعه ۹۰ میلیونی ایران، در شرایط خطیر کنونی بیش از هر زمان دیگری ضرورت وجود خود را حس می کند. امروز تمام طیف های ارتجاع سیاسی یا برای استحاله و بقای جمهوری اسلامی دندان تیز کرده اند یا برای رژیم چنچ از بالا آلترناتیو سرمایه دارانه خود را بر جامعه تحمیل می کنند. در چنین شرایطی، جبهه سوسیالیسم موظف است همزمان با تقویت سازماندهی کارگری و سوسیالیستی در سطوح مختلف، از کارخانه تا دانشگاه، از محلات تا مراکز کلیدی جامعه، خود را برای بزننگاه تاریخی احتمالی آماده کند.

اگر بار دیگر و در صورت عدم بروز یک جنگ، خیزشی انقلابی از جنس شهریور ۱۴۰۱ سربرآورد، خیزشی که فقر، فلاکت، نابرابری و سرکوب، وقوع آن را بیش از پیش محتمل کرده است، طبقه کارگر و نیروهای چپ باید از هم اکنون آماده باشند. پاییزی هسته های شوراهای، مجامع عمومی و تشکلهای مستقل در عرصه های مختلف جامعه، ابزار حیاتی پاسخگویی به «چه باید کرد» های فردای گام های اولیه یک انقلاب کارگری است.

انقلاب کارگری و تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر نه از صندوق های انتخابات و رفراندوم بورژوازی بیرون خواهد آمد، نه از سناریوهای جنگ و دخالت قدرت های امپریالیستی. این وظیفه نیروهای چپ و کمونیست و رهبران جنبش کارگری است که این انقلاب را با دستان خود محقق کنند و نباید لحظه ای برای تحقق آن درنگ کرد.

این البته به معنای فراخوان کور و بی توجه به توازن قوای سیاسی نیست. درست برعکس: به همین دلیل است که سازماندهی و آماده سازی از همین امروز اهمیت حیاتی دارد و نمی توان آن را به فردای خیزش ها و تندپیش های تاریخ سپرد.

۲۳ مرداد ۱۴۰۴

اسلام و اسلام زدایی

منصور حکمت ژانویه ۱۹۹۹

فرد در اسلام، چه راستین وجهه غیرآزان، بی حقوق و بی حرمت است. زن در اسلام برده است. کودک در اسلام در ردیف احشام است. عقیده آزاد اسلام معصیت و مستوجب عقوبت است. موسیقی فساد است. سکس، بدون جواز و بدون داغ مذهب برکیل مرتکبش گناه کبیره است. این دین مرگ و خون و عبودیت است.

در خصوص یورش نظامی ۲۸ مرداد

۱۳۵۸ به کردستان...

ادامه در صفحه ۱۹

توطئه ای لازم است هوشیار باشند. اهداف این سیاست توطئه آمیز کاملاً روشن است. لازم است بطور هدفمند افشاگری و سازماندهی کنند. مردم را از متوهم شدن برحذر دارند. در همبستگی اجتماعی و سازمان یافته بویژه توسط جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه، رهبران محافل عملی و پیشرو در ابعاد سراسری و کردستان، بشکست کشانیده شود. کاری ممکن است. نباید غافل بود!

راههای ارتباط با حزب حکمتیست

برای ارسال خبر، فیلم و گزارش و تماس با حزب حکمتیست از طریق

واتساپ و تلگرام و تماس مستقیم با این شمارهها تماس بگیرید.



صالح سرداری ۰۰۴۹۱۷۶۶۳۴۶۱۹۴۲

پروین کابلی ۰۰۴۶۷۰۷۷۴۴۰۲۰

رحمان حسین زاده ۰۰۴۶۷۳۹۲۲۵۹۶۹

ملکه عزتی ۰۰۴۷۴۱۲۶۰۴۹۷

www.hekmatist.org

حزب کمونیست ایران - حکمتیست

Workers-communist Party of Iran - Hekmatist

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

و پروژه های ترامپ و دیگر فاشیستها بعد از دوره ای تحرک و ویرانگری تضاد و تناقضات عمیقی با روند پیشرفت اجتماعی و سیاسی و فکری در جامعه دارد. راست افراطی و فاشیسم با انزجار و اعتراض اکثریت عظیم مردم روبرو است. در شرایط جهانی شدن مناسبات تولیدی و اجتماعی و تکنولوژیک و نیاز بشر به همگرایی، شقه شقه کردن صفوف مردم با رجعت به ناسیونالیسم افراطی و جهالت مذهبی و راسیسم و فاشیسم نمیتواند عمر زیادی داشته باشد.

به لحاظ اقتصادی جنگ تعرفه ها و "پروتکشنیسم" ترامپی در عصر حاکمیت شرکتهای چند ملیتی و بازار جهانی آینده ای ندارد. مشکل دیگر ترامپ و فاشیسم عروج کرده، این است که هنوز بیشتر نیروهای فاشیست در اروپا و جهان قدرت دولتی را در دست ندارند و به این معنا هنوز ائتلاف حکومتی هم پیمان قوی برای پیشبرد کل پروژه هایشان شکل نگرفته است، هرچند در این مسیر تقلا میکنند. به علاوه حتی در همان بلوک غرب ترند فاشیسم با مخالفین ریشه دار بورژوایی در قدرت و یا بیرون قدرت روبرو است. شکنندگی و ضربه پذیری فاشیسم قابل مشاهده است. مسئله اینست قدرت اجتماعی و نیروی فعاله ای میخواهد که فاشیسم عروج کرده را به مصاف بطلبد و شکستش دهد. در این مصاف در وهله اول طبقه کارگر و مردم حق طلب در آمریکا و در اروپای غربی نقش کلیدی دارند. در عین حال رسالت بشریت مترقی و طبقه کارگر و سوسیالیستها و کمونیستهای انترناسیونالیست است با حضور فعال در این مصاف شکست راست افراطی و فاشیسم این دوران را به فرجام قطعی برسانیم.

منصور حکمت: دقیقاً چون ارتجاع اسلحه دارد مردم ایران باید بازور خوشبخت شوند و خوشبختی شان را اعمال کنند. پروسه ای که در آن حزب الله پاپیون بزند و در مجلس بعدی بیایدو آبنسرای کسیون بکند و رای بدهد و قیام و قعود بکند، نخواهیم داشت. در آن مملکت، سرنوشتشان را مردم مجبورند به زور تعیین کنند. اگر کسی در این فکراست که بعد از سقوط جمهوری اسلامی یک عده زیادی ازجک و جانورهای دست راست که در آن مملکت به جان مردم می افتند به مجلس می روند و هرچه مجلس رای داد، را قبول می کنند، به نظر من خودش را فریب می دهد. برای همین است که اصرار ما به مردم این است که هر چه سریعتر، نهادهای سیاسی ای که ضامن آزادی و برابری است را پیدا کنند و در آن متشکل شوند. حزیت خیلی مهم است. شوراهای کارگری خیلی مهم است. شوراهای مردمی خیلی مهم است. اتحادیه های صنفی خیلی مهم است.

از میان اسناد مصوب حزب

بخشی از بیانیه کنگره یازدهم حزب کمونیست کارگری

ایران - حکمتیست

۵- خطر فاشیسم در جهان: عروج ترامپ

راست افراطی و راسیسم و فاشیسم در چهاردهم اخیر در سطح جهان و مشخصاً در کشورهای غربی گسترش یافته و قدرتمند شده است. تجارب تاریخی نشان داده است در دوران تشنّت و رکود و بحران سیاسی و اقتصادی نظم سرمایه، دست راستی ترین سیاستها و جریانهای بورژوازی از جمله جناحهای راست افراطی و فاشیست عصای دست بورژوازی میشوند. بحران اقتصادی ۲۰۰۷ و پیامدهای آن، آشکار شدن بن بست و ناکارآمدی اقتصاد بازار افسار گسیخته در قالب "تاجریسم و ریگانیسم و مانیتاریسم" و آنچه خود به عنوان "نئولیبرالیسم" از آن نام میبرند، چنین روندی را بشدت تسریع بخشید. تحرک راست افراطی و پدیده ترامپ و فاشیسم در این دوران از اینجا نشأت گرفته است. اکنون بازگشت دوباره ترامپ به کاخ سفید و تکیه زدن او به بزرگترین قدرت اقتصادی سیاسی نظامی جهان بی تردید خطر رشد فاشیسم در جهان را بیش از پیش تشدید کرده است. پلاتفرم ترامپ با شعار ناسیونالیستی "اول آمریکا" با اقدامات اعلام شده و تاکنون اجرا شده علیه حقوق اولیه شهروندان، سلب مسئولیت از دولت در قبال سرنوشت و زندگی مردم، تشدید تعرض به امکانات رفاهی و اجتماعی و درمانی مردم، بیکار سازی وسیع، ضدیت جنون آمیز با میلیونها مهاجر و پناهنده و بیرون راندن بیرحمانه آنها، تکیه بر قلدری و زور در مناسبات با جامعه و حتی در معادلات جهانی، حمایت بی اما اگر از فاشیسم حاکم بر اسرائیل و دیگر جریانهای راست و فاشیست در سراسر جهان، ارائه طرح غیر متعارف ناسیونالیسم اقتصادی "پروتکشنیسم" و جنگ تعرفه ها و نتایج مخرب آن، دامن زدن به جهالت مذهبی و ناسیونالیستی و پوپولیستی و رایج شدن پروپاگاندا راسیستی مجموعاً تصویری از فاشیسم حاکم در کاخ سفید و از شخص ترامپ به دست میدهد. بی تردید حاکمیت چهارساله فاشیسم متکی به قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا تأثیرات مخربی بر جامعه آمریکا و بر جهان خواهد داشت. همانطور که در چهارساله دولت قبلی اش عقبگردهای جدی به جامعه آمریکا و به جامعه جهانی تحمیل کرد. یکی از پیامدهای بشدت نگران کننده و فوری این روند ارتجاعی گسترش و تقویت ترند فاشیستی در جهان و قدرت گرفتن آنها در بعضی کشورهای اروپا و دنیا و تقلا برای شکل دادن به ساختارها و ائتلافهای جدید اقتصادی و سیاسی و نظامی تا مغز استخوان ضد انسان و خطر تقابل حاد با قطبهای رقیبشان به ویژه با چین و در کانونهای بحرانی موجود به قیمت تحمیل رنج و محنت و تباهی به توده مردم است.

تجربه تلخ تاریخی به ما میگوید، فاشیسم به هر نسبت و با هر مدت زمانی که در حکومت باشد، همانند فاشیسم هیتلری قدرت تخریب گری اقتصادی و انسانی و اجتماعی و انسانی بالایی دارد، اما در همان حال فاشیسم قابل شکست دادن و ضربه پذیر است.

دوره ویرانگری فاشیستی میتواند گذرا باشد چون کل استراتژی

آزادی، برابری، حکومت کارگری!



انقلابی و آزاد یهای بی قید و شرط سیاسی در کردستان بود. عیلاز غم تمامی تلاشهای ارتجاع ملی-مذهبی در هیئت " حزب دموکرات کردستان ایران و جریان مفتی زاده ، برای زد و بند کردن و به سازش رسیدن با رژیم نوپای اسلامی " جامعه بدنبال

سیاستهای چپ و آزادیخواهانه کشیده می شد. کوهی از اسناد غیر قابل انکار در رابطه با شرایط سیاسی- اجتماعی و امنیتی آن روز جامعه کردستان وجود دارد و ثابت میکنند که بر سراسر کردستان فضای آزاد سیاسی و امنیت و آسایش حاکم بود و احزاب سیاسی در آزادی بی قید و شرط فعالیت می کردند. جامعه توسط شوراهای و ارگانههای مردمی اداره می شد. مفاهیم و مطالباتی چون "آزادی- برابری و آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی، بیان و تامین بیمه های اجتماعی، بیکاری، درمانی مطرح و در سرلوحه خواسته های مردم، بود.

تاکید میکنم که وضعیت فوق، برای رژیم سیاسی که ماموریت اساسی اش سرکوب انقلاب و مطالبات آزادیخواهانه و عدالت طلبانه، رفاه و آزادی بی قید و شرط فعالیت سیاسی، بیان و تامین بیمه های اجتماعی، بیکاری و درمانی بود، غیر قابل قبول و تحمل بود. مرکز ثقل این وضعیت در تداوم و در دفاع از دستاوردهای انقلاب، عملاً جامعه کردستان و بویژه شهر سنندج بود. به همین خاطر در جریان رقابت و درگیری مسلحانه مابین دو جریان "ارتجاعی طرفداران مفتی زاده و صفدری " در شهر سنندج حکومت اسلامی برای سرکوب فضای آزادیخواهانه ، فرصت را غنیمت شمرده و توسط ارتش غسل تعمید اسلامی داده شده، شهر به توپ و خمپاره بسته شد و واقعه نروژ خونین ۵۸ را با کشتار و زخمی کردن صدها نفر به مردم شهر سنندج تحمیل نمودند!

در جامعه کردستان جو و فضای آزاد سیاسی- اجتماعی به معنی واقعی و انقلابی حاکم بود؛ عملاً انقلابی که رژیم سلطنتی پهلوی را سرنگون کرده بود با نیروی کارگران و زحمتکشان و توده های مردم آزادیخواه و سکولار و انقلابی کردستان نه تنها همچنان ادامه داشت بلکه روز به روز بیشتر بسط و گسترش پیدا می کرد. در آمدت کوتاه نهایتاً ۷ ماه پس از سرنگون شدن استبداد شاهی، مردم مناطق دیگر ایران بخصوص تهران و شهرهای بزرگ، از آنچه در کردستان میگذشت کم و بیش مطلع شدند. فضای آزاد و انقلابی در کردستان چنان میان مردم آزادیخواه و انقلابی سراسر ایران انعکاس پیدا کرده بود که عملاً تداوم خواسته هایشان در انقلاب ۵۷ را در جامعه کردستان میدیدند، و کردستان " سنگر انقلاب " لقب گرفته بود. عملاً و بحق هم چنین بود!

چنین وضعیتی برای کل ارتجاع اسلامی حاکم به سرکردگی خمینی قابل تحمل نبود و از سرایت این فضای آزاد سیاسی- اجتماعی و مقاومت انقلابی و توده ای به سراسر ایران وحشت داشتند. برای به شکست کشاندن و سرکوب این فضای انقلابی از هیچگونه تلاشی خودداری نمیکردند. راه انداختن جنگ و درگیری و لشکر کشی و مسلح

در خصوص یورش نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به کردستان

باز نشر مصاحبه نشریه اکتبر با اسماعیل ویسی

اکتبر: اسماعیل ویسی، خمینی این سبیل ارتجاع اسلامی و ضد انقلاب ب بقدرت خزانیده شده، در ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ فرمان یورش نظامی از زمین و هوا را به کردستان صادر نمود. اساساً چرا چنین فرمانی صادر و چه استراتژی سیاسی- اجتماعی را تعقیب می کرد؟

اسماعیل ویسی: با سپاس فراوان از وقتی که در اختیارم گذاشته اید. قبل از هر چیز لازم است بر نکاتی اساسی تر از لحاظ سیاسی- اجتماعی و تاریخ و اهدافی که رژیم اسلامی تعقیب میکرد، اشاره و تاکید کنم. ببینید، انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران بر علیه رژیم سلطنتی پهلوی، انقلابی آزادیخواهانه و برابری طلبانه بود. انقلابی برای دستیابی به آزادی، برابری، رفاه و آسایش از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بود. هدف انقلابیون دستیابی و ایجاد زندگی ای بهتر بود .

طبقه کارگر درانقلاب ۵۷ نقش اساسی در ساقط کردن استبداد سلطنتی پهلوی داشت. عدم وجود حزب کمونیستی کارگری در هدایت و رهبری مبارزات طبقه کارگر، جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه اجتماعی دخیل در جریان خیزش انقلابی و توده ای، وجه مشخصه ضد استبدادی و وجود تعلق خاطر سیاسی- اجتماعی جریانات به اصطلاح چپ به اسلام انقلابی! عملاً تعلق به جنبش ملی - اسلامی که در مبارزات مردم دخیل بودند دست بالا را پیدا کرد و با حمایت دولتهای غربی به قصد جلوگیری از بقدرت رسیدن چپ، ضد انقلاب اسلامی را در راستای سنت توده ایستی و ملی - مذهبی و فرهنگ عقب مانده ضد غربگرایی سازمان یافت و بقدرت رسانیده شد. ضد انقلاب اسلامی که در اساس ماموریت و وظیفه اش سرکوب انقلاب آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم و بشکست کشاندن آن، تحت لوای انقلاب بود .

در مقطع انقلاب، کردستان جامعه ای طبقاتی بود. " جنبشهای راست و چپ با ابراز وجود، جریانات و احزاب سیاسی- اجتماعی و طبقاتی " در آن با هر سایه روشنی شکل گرفته بود و تلاش میکردند که مهر خود را بر تحولات سیاسی- اجتماعی در جریان بکوبند و در جهت و تثبیت منافع طبقاتی - اجتماعی شان، سوق بدهند. بر همین اساس در جریان خیزش توده های مردم درانقلاب ۵۷ و منبهد، نیروهای چپ و کمونیست و آزادیخواه ، نقش اساسی و رهبری کننده را داشتند. جریانات جنبش راست و از جمله حزب دموکرات کردستان ایران بعنوان حزب سیاسی بورژوازی کرد، در همبستگی و همسوئی با جریان ارتجاع اسلامی، از نوفل لوشاتو محل استقرار خمینی، برای شریک کردنش در حاکمیت سیاسی آتی ار آن مقطع تا کنون، چون نقطه عطفی در تاریخ فعالیت سیاسی- اجتماعی اش، در تلاش بوده و میباشند، جریان ارتجاع اسلامی " تسنن مکتب قرآن مفتی زاده و تشیع طرفدار خمینی " در حاشیه قرار داشتند.

حضور ملموس نیروهای چپ و کمونیست و تداوم جو و فضای

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

شوراهای مردمی و بنکهای محلات برای اداره امور روزمره و برقراری امنیت و آسایش مردم تشکیل گردید. عملاً هیچگونه اثری از حاکمیت سیاسی حکومت اسلامی مشاهده نمی گردید. جو و فضای جامعه سرشار از آزادی های سیاسی- اجتماعی بود. این وضعیت در سراسر ایران انعکاس پیدا کرده بود. مردم از شهرهای متفاوت ایران به کردستان مسافرت میکردند وضعیت را از نزدیک می دیدند.

در آن مدت رژیم اسلامی مترصد فرصت بود که مجدداً به کردستان حمله کند و با تصرف شهرهای اصلی بویژه شهر سنندج که در آن مقطع نقطه ثقل تحولات آزادیخواهانه در کردستان بود و احزاب چپ و کمونیست دست بالا را داشتند بتواند مقاومت مسلحانه را در هم بشکند، دستاوردهای سیاسی- اجتماعی را باز پس گیرد و اختناق و استبداد را تحمیل و تثبیت کند.

طی ماههای آخر سال ۱۳۵۸ دولت وقت از طریق هوایی شروع به تقویت تسلیحاتی، تدارکاتی و لجستیکی نیروهایش در پادگانها و دیگر مراکز استقرار نیروهای مسلح نمود. در تماس مداوم با مرتجعین محلی و لمین های وابسته به احمد مفتی زاده، طرفداران و همکاران رژیم اسلامی که از کردستان فرار کرده و در شهرهای کرمانشاه، همدان و بیجار اقامت داشتند بود. همزمان شروع به تسلیح و سازماندهی نیروی مزدور " پیشمرگان مسلمان کرد- سلف اصلاح طلبان کرد " نمود. مرتجعینی که در پیشاپیش نیروهای مسلح حکومت اسلامی حرکت می کردند و در تصرف مناطق پایگاهی و کشتار مبارزین و تلاش برای تثبیت سیاسی رژیم اسلامی در کردستان نقش مهمی را ایفاء نمودند.

از اوایل دی ماه ۵۸ از محور کرمانشاه- کامیاران با پیشقراولی پیشمرگان مسلمان کرد برای تصرف شهر سنندج یورش آوردند که در شهر و منطقه کامیاران با مقاومت مردم مبارز شهر کامیاران و مسلحانه پیشمرگان روبرو شده و مانع پیشروی شان شدند. در اوایل بهار سال ۱۳۵۹ نیروهای سرکوبگر خود را به فرودگاه که در چند کیلومتری سنندج واقع بود رسانیده و آنجا را تصرف کردند. همزمان از محورهای همدان - سنندج و بیجار- سنندج. یورش گسترده تری شروع شد. در هر سه محور با مقاومت مسلحانه پیشمرگان روبرو شده و مانع پیشروی شان شدند.

در نصف شب ۲۹ فروردین ماه فانتومهای جنگی بر فراز شهر به پرواز درآمدند و شهر همزمان با توپ باران از طرف پادگان به راکت بسته شد تا با ایجاد فضای رعب و وحشت برای مردم، بتوانند از اطراف و پادگان شهر به داخل شهر نفوذ کرده و غافلگیرانه شهر را متصرف شوند. اما مدافعین مسلح در برابر آنان ایستادگی کرده و تلاش شان را بشکست کشانیدند. عملاً جنگ ناخواسته حکومت اسلامی به مردم شهر تحمیل گردید مقاومت توده ای که ۲۴ روز طول کشید. مقاومتی که نقطه عطف مهم تاریخی- اجتماعی در یک تاریخ مبارزاتی در طول موجودیت رژیم اسلامی تا کنون به حساب میاید. مقاومت توده ای ۲۴ روزه ای که مانع گردید نیروهای فاشیسم اسلامی عیلاز تمامی تلاشهایشان و بمباران و توپ باران کردن شهر از زمین و هوا، که باعث کشته و زخمی شدن صدها نفر و ویران شده صدها خانه مسکونی شد به داخل شهر

در خصوص یورش نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به کردستان...

کردن مرتجعین فئودال در مناطق مختلف، جریانات مذهبی و لمین های اسلامی پاسدار و عوامل مفتی زاده در سراسر کردستان بویژه در شهرهای پاوه و اورامانات، منطقه دیواندره، شمال کردستان، نقه، و مریوان و.. از نتایج ترفند سرکوب ضد انقلاب اسلامی در کردستان بود. فضای ملتهب جامعه کردستان آماده انفجار بود، در روز ۲۳ تیر ماه ۵۸ در شهر مریوان مزدوران محلی با حمایت پادگان شهر مریوان، راهپیمائی مسالمت آمیز مردم را که خواهان تعطیلی مقر سپاه پاسداران بودند، به گلوله میبندند و با تیراندازی فضای شهر را متشنج میکنند. در نهایت معترضین به مقر سپاه حمله کرده و در ادامه درگیری چندین نفر از مزدوران کشته و مقر به تصرف آزادیخواهان در میاید، متعاقب آن ارتش مستقر در پادگان تلاش می کند به شهر حمله کرده و آنرا تصرف کنند که با مقاومت مسلحانه نیروهای انقلابی و توده ای مردم روبرو میگردند. اما شورای شهر برای جلوگیری از کشتار مردم و حمله ارتش به شهر، تصمیم میگیرد بعنوان اعتراض شهر را تخلیه و بطرف مرز ایران- عراق کوچ کنند، شهر تخلیه میشود و واقعه تاریخی کوچ مردم مریوان بوقوع میپیوندد.

واقعه ای تاریخی و نقطه عطفی اجتماعی- تاریخی در شکل گیری جنبش آزادیخواهانه در سراسر ایران که بلافاصله مورد حمایت مردم شهرهای کردستان قرار گرفت و هزاران هزار نفر از مردم شهرهای سنندج، سقز و بانه در حمایت از این اعتراض یکپارچه و تاریخی مردم بطرف شهر مریوان و به هدف پیوستن به آنان دست به راهپیمائی زدند. این حرکت تاریخی شکل دیگری از مقاومت توده ای را در برابر سرکوبگران اسلامی و در دفاع از حقوق سیاسی- انسانی و اجتماعی شان با موفقیت به نمایش گذاشت. تداوم روند چنین اوضاع سیاسی- مبارزاتی در ابعاد اجتماعی، ارتجاع اسلامی حاکم را هراسان نموده بود و نهایتاً آنان را واداشت که در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با فرمان حمله خمینی و اعلام جنگ علیه مردم آزادیخواه و بپاخاسته کردستان یک عرصه مهم تداوم انقلاب ۵۷ را به خاک و خون بکشند. این جنگ و حمله وحشیانه عملاً جنگ سرکوبگران انقلاب علیه مدافعان دستاوردهای همان انقلاب بود تا بتوانند آخرین سنگرهای بازمانده از انقلاب را سرکوب و تسخیر کنند. نهایتاً این حمله نقطه عطف و آغازی در جهت تحقق استراتژی سیاسی و اهداف سیاسی- اجتماعی که هموار کننده تثبیت حاکمیت سیاسی اش بود. قرار دهند!

اعلان جنگ و یورشی که با مقاومت مسلحانه در ابعاد اجتماعی و توده ای روبرو گردید و بعد از ۳ ماه نیروهای سرکوبگر اسلامی با شکست مفتضحانه ای روبرو گردیدند و خمینی ناچاراً در ۲۶ آبان ماه ۱۳۵۸ با صدور پیام عاجزانه پر از " تقیه " و سراپا ریاکارانه خطاب به " برادران کرد " عملاً شکست موقت را برای خریدن وقت و باز سازی نیروهای سرکوبگرش بپذیرد و به آن اذعان کند. سراسر کردستان به تصرف نیروهای مسلح " پیشمرگ " در آمد. نیروهای اسلامی عموماً اماکن استقرار خود را تخلیه و به پادگانها خزیدند.

در خصوص یورش نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به کردستان...

پیشروی کرده و شهر را متصرف شوند. بعد از ۲۴ روز مقاومت توده ای، برای جلوگیری از کشتار و تلفات و ویرانی بیشتر، سازمانهای سیاسی با تصمیم آگاهانه و بطور برنامه ریزی شده شهر را بدون تلفات تخلیه کردند.

فاشیستهای اسلامی با پیشقراولی مزدوران محلی، پیشمرگان مسلمان کرد و ایستگان مکتب قرآن مفتی زاده وارد شهر شدند و برای ایجاد فضای رعب و وحشت و در هم شکستن روحیه مبارزاتی و مقاومت مردم، بطور عام شروع به بگیر و ببند، خانه گردی و دستگیری و بازداشت و اعدام ساکنین شهر نمودند. خانواده بسیاری از کسانی را که در صفوف پیشمرگان بودند، دستگیر و به مناطق دوردست از جمله بافق و یزد و... تبعید نمودند. بامید اینکه، حرکت به لحاظ اجتماعی و عاطفی بر پیشمرگان فشار آورد و آنان را وادار به تسلیم شدن کند. اما خوشبختانه خانواده های تبعید شده با استقبال گرم مردم آن شهرها روبرو شدند و عملاً ترفند ضد انسانی رژیم اسلامی شکست خورد.

حکومت اسلامی بعد از وارد شدن به شهر سنج، در شهرهای سقز، بانه، سردشت با مقاومت های یکپارچه مردم و پیشمرگان مواجه شد و در نهایت با دادن تلفات بسیار وارد آن شهر ها هم شد. نیروهای رژیم در بدو ورود به این شهرها همچون شهر سنج از هیچگونه جنایتی کوتاهی ننمودند. در مقابل این وحشیگریهای و اعمال جنایتکارانه مقاومتی مردمی و جنبشی انقلابی و مسلحانه در سراسر کردستان شکل گرفت که برای سالها عرصه را بر سرکوبگران رژیم اسلامی تنگ نمود. رژیمی که طی حاکمیت ضد انسانی خود، با سازماندهی سیستماتیک و گسترده در سرکوب و زندانی کردن و اعدام ازادیخواهان و کمونیستها در ایجاد فضای رعب و وحشت و گسیل ۲۰۰ هزار نفر نیروی نظامی به کردستان و میلیتاریزه و امنیتی کردن فضای آن منطقه عمل کرده است. اما هنوز و بعد از ۴ دهه سرکوب، شکست مبارزات اجتماعی مردم در همه عرصه ها، برایش ممکن نشده است. هنوز نتوانسته از لحاظ سیاسی- اجتماعی جامعه را تصرف کند و حاکمیتش را با اطمینان خاطر مستقر کند. تناقضی اساسی که خود نیز کاملاً بر آن واقف است!

اکتبر: به شرایط آزاد سیاسی- اجتماعی و فعالیت بی قید و شرط احزاب و نیروهای سیاسی "جنبشهای چپ و راست" آن روز جامعه کردستان بعد از نوروز خونین سنج بطور کلی و اهداف استراتژیکی سیاسی- اجتماعی حکومت اسلامی اشاره کردید. اگر ممکن است در رابطه با نقش هر کدام، توضیح بیشتری بدهید. چرا بعد از شکل گیری "جنبش مقاومت خلق کرد" مطالبه خودمختاری، به سر لوحه مطالبات در کردستان رانده شد؟

اسماعیل ویسی: اشاره کردم که گام های عملی و برنامه و رسالت اصلی ارتجاع اسلامی و شخص خمینی در راس آن،

سرکوب انقلاب به نام انقلاب بود که بتواند جنبشهای آزادیخواهانه کارگری- اجتماعی و توده انقلاب کرده را که در عرصه اجتماعی برای متحقق شدن مطالبات انقلابی شان در میدان بودند، با تمامی امکانات و ابزارهای در دسترس مرعوب، سرکوب و به خانه بفرستد. رسالت سرکوب و در نهایت بشکست کشانیدن انقلاب در جریان را بسرانجام برساند. که نهایتاً زمینه های تثبیت سیاسی- اجتماعی اش را فراهم کند. و در صورت مقاومت با نهایت توحش فاشیستی به خون بکشانند. که چنین نیر شد. زیرا، در طرف مقابل، از میان جنبش ها و جریانات به میدان آمده، نیروی انقلابی کارگران و زحمتکشان محروم با شکل گیری شوراهای کارگری و تشکل ها توده ای در محیط کار و زیست که، در دفاع از دستاوردهایشان در برابر پروژه سرکوب انقلاب و همزمان علیه فقر و فلاکت و بیکاری و در دفاع از حق و حقوق کارگری در سطح سراسری ایستادگی و سنگر بندی کرده بودند. همچنین در سطح منطقه کردستان مقاومت انقلابی کارگران و توده های زحمتکش در دفاع از دستاوردهای انقلاب و با خواست آزادی و اداره امور به دست خود مردم "حاکمیت شورائی مردم" میتوان تاکید کرد، رشد و گسترش این ارگانهای اقتدار توده ای برآمده از بطن انقلاب، چون ابزار مبارزاتی کارگران و زحمتکشان، در جریان بود که به هیچ وجهی برای ضد انقلاب اسلامی که در سوال فوق اشاره کرده ام، قابل تحمل نبود. حمله به کردستان و متاقب آن، براه انداختن ماشین کشتار جمعی و آفریدن "هولوکاست، فجایع قتل عام ۳۰ خرداد ۶۰ از انقلابیون، کمونیستها و آزادیخواهان و ... و نابودی قطب چپ و کمونیستی در سراسر ایران و کردستان، بود.

در بالا اشاره کرده ام که در مقطع انقلاب ۵۷ کردستان جامعه ای طبقاتی بود و جنبشهای راست و چپ، هملاً ابزار وجود سیاسی- اجتماعی کرده بودند و تلاش میکردند که مهر خود را بر تحولات جاری بزنند. جنبش راست حول حزب دمکرات کردستان ایران چون نماینده سیاسی بورژوازی و سایر استثمارگران کرد، که بر اساس زمینه های سیاسی، اجتماعی- تاریخی "مسئله کرد- ستم ملی" و بازی با کارت کرد و حل آن، برای شریک شدن در قدرت سیاسی تلاش میکرد که تاریخاً از نوفل لوشاتو و تا کنون نیز ادامه دارد. قطب چپ و کمونیست هم حول "جریان نوپای کومه له و سایر جریانات مدعی چپ و کمونیست" در دفاع از دستاوردهای انقلاب و منافع کارگران و زحمتکشان، متشکل شده بودند. که در نهایت و "عملاً به دو جنبش انقلابی و ملی و ناسیونالیستی" با اهداف متفاوت طبقاتی- اجتماعی در طی ۴ دهه اخیر در جامعه کردستان شکل داده است که جهت و مسیر سیاسی- اجتماعی شان ملموس و مشخص است که وجود عینی اجتماعی قطب کمونیستی و چپ در کردستان تاکنون، مانعی جدی در تقابل زد و بند و معامله گری جنبش بورژوا ناسیونالیستی کرد، بازی با کارت حل مسئله کرد، با حکومت اسلامی شده است!

اما، چرا مطالبه خود مختاری به مطالبه ای عمومی در کردستان مبدل شد. لازم است تاکید کنم که، وجود عینی و ملموس جنبش های چپ و راست طی این ۴ دهه، دو ارزیابی و تبیین متفاوتی درباره چگونگی و ویژگی شکل گیری مقاومت توده ای مردم کردستان در برابر حکومت اسلامی، رایج بوده و

در خصوص یورش نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ به کردستان...

هست: یکی از طرف قطب کمونیستی و چپ که من نیز معتقدم و در اشاراتم عیان است که این مقاومت انقلابی و توده ای ادامه انقلاب ۵۷ است و دیگری از طرف جنبش راست و بورژوا ناسیونالیستی کرد که این مقاومت را در ادامه سنت و خواست "جنبش ملی کرد- جمهوری مهاباد" در تداوم رویارویی ناسیونالیسم کرد و رژیم پهلوی از دوران جنگ جهانی دوم میداند. این دو تحلیل و تبیین از همان روزهای ابتدای انقلاب ۵۷ به علت وجود واقعی و عینی جنبش های چپ و راست، وجود داشته و دارد زیرا از همان مقطع جای پایشان در عرصه های متفاوت سیاسی- اجتماعی در جامعه کردستان قابل مشاهده است.

برگردم به جواب اصل سوال شما، درباره مبدل شدن خواست خودمختاری به خواستی عمونی در آن مقطع، در واقع خواست "خودمختاری" بر اساس وجود ستم ملی با سابقه ای تاریخی و اجتماعی که مطالبه ای حاضر و آماده جنبش ملی کرد بود که در آن دوره به علت عملکرد مؤلفه های منفی سیاسی- اجتماعی در سراسر ایران در آن شرایط که توازن قوا مابین مردم آزادیخواه و انقلابی و بسود رژیم اسلامی بهم خورده بود، قطعاً در کردستان هم تأثیرات منفی خود را گذاشته بود. در چنان شرایطی خواست مردم آزادیخواه کردستان به اینکه از آزادیهای دستاورد انقلاب به نفع " اداره امور جامعه به دست خود" استفاده کنند، زیربار حاکمیت مستبدانه حکومت اسلامی نروند، ناچار شده بودند به خواست "خودمختاری" عقب نشینی کنند. خواست "خودمختاری" هم نقطه سازشی با رژیم بود که در آن شرایط تحمیل شده بود و هم نقطه سازشی بین دو جنبش چپ و راست حاضر در صحنه سیاست در جامعه کردستان بود و به همین دلیل به یک خواست سیاسی همه گیر مبدل شده، بود! اما از طرف جنبش های راست و چپ با اهداف سیاسی- طبقاتی و اجتماعی متفاوت. هدف بورژوازی کردستان از خواست خودمختاری، سهمی شدن در قدرت سیاسی یعنی بدست گرفتن اداره حاکمیت کردستان بود. اما هدف کمونیستها از خودمختاری را میتوان این چنین بیان نمود که، بنوعی مانع حضور دولت مرکزی در کردستان شوند که بتوانند مانع بر هم خوردن تناسب قوای طبقاتی بدست آمده در جامعه کردستان به نفع بورژوازی کرد و به زیان طبقه کارگر و کمونیستها شوند.

اکتبر: با در نظر گرفتن تفاوت و شباهت از آن شرایط چه تجاربی را باید استنتاج کرد. بویژه در حال حاضر که " مرکز همکاری احزاب کردی- جنبش بورژوا ناسیونالیستی کرد" تحت عنوان " مذاکره " با حکومت اسلامی که توطئه ای آشکار میباشد، پیش میرند؟

اسماعیل ویسی: تأکید می کنم که، مرکز همکاری احزاب کردستان، در توجیه اجتماعی تلاششان برای به نتیجه رسیدن زد و بند و معامله گری شان با حکومت اسلامی، برای پیوستگی تاریخی - اجتماعی به فاکت تاریخی تشکیل و مذاکره هیئت نمایندگی خلق کرد در پاییز ۱۳۵۸، متوشل شده اند. تاریخ و حرکتی اجتماعی که نه تنها، هیچگونه تشابهی با

همدیگر ندارند، بلکه عملاً ۱۸۰ درجه در تقابل و باهمدیگر تفاوت دارند! زیرا شکل گیری هیئت نمایندگی خلق کرد و مذاکره در آنمقطع تاریخی. سیاسی و اجتماعی، بعد از شکست نیروهای سرکوبگر اسلامی بود که با فتوای ضد انسانی خمینی در ۲۸ مرداد ۵۸ به کردستان یورش آورده بودند. از موضع قدرت و در بعد اجتماعی مورد حمایت جامعه کردستان و بنفع جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی در سراسر ایران بود. اما، اکنون تلاش این مرکز از سر ضعف و درماندگی و استیصال سیاسی- اجتماعی و علیه جنبش آزادیخواهی و پروسه سرنگونی انقلابی حکومت اسلامی و ایجاد گسست سیاسی- مبارزاتی و اجتماعی در کردستان با سراسر ایران است. سیاست و توطئه ای رذیلانه برای همکاری سازمانهای ناسیونالیستی کردستان ایران با رژیم اسلامی و در تحیکم و تقویتش در این موقعیت درمانده و حفظ بقاء اش میباشد. که واقعاً تسلیم طلبی مطلق را از آنان میخواهد و بس، باید در همبستگی اجتماعی بشکست کشانیده شود!

به زمینه های تاریخی- اجتماعی و تشابه و تفاوت های این حرکات " نشست و مذاکره " و عوارض بسیار مخرب آن در این برهه از زمان، اشاره کردم. برای بشکست کشانیده شدن این جهت و سیاست توقع عملی از نیروها و احزاب سیاسی چپ و کمونیست، جنبشهای آزادیخواه و برابری طلب و فعالین و رهبران اصلی اعتراضات اجتماعی و توده ای در ایران و کردستان است که عملاً دست بکار شوند!

زیرا، حکومت اسلامی اکنون در موقعیت فلاکتبار و بن بست همه جانبه ای قرار دارد. اکثریت مردم که نقطه عطف اعتراضات دیماه ۹۶ بود، حکم به سرنگونی اش داده اند. کل سردمداران این رژیم پیام را گرفته اند. هیچگونه راهی بجز سرنگون شدنش باقی نمانده است. در این راستاست که از هیچگونه تلاش سرکوبگرانه و توطئه ممکن برای حفظ و بقاء اش که مؤلفه ای اساسی است، دریغ نخواهد کرد. در جهت چنین سیاستی است که اخیراً " برگزاری کنگره مشاهیر و نشست با جناح جریانات ناسیونالیستی کرد در زیر لوای مرکز همکاری کرد که مسلح هستند را، در بوق و کرنا کرده است. در دایره توطئه چینی حکومت اسلامی نیز، سوق داده شده اند و قرار گرفته اند که عملاً ادامه سیاست همیشگی جنبش ناسیونالیستی کرد است. زیرا از بدو سر کار آمدن رژیم اسلامی تاکنون، جنبش بورژواناسیونالیست کرد، همیشه بدنبال به بازی گرفته شدن و شریک کردنش در حاکمیت سیاسی بورژوازی در ایران و کردستان بوده است. اما، حکومت اسلامی آنان را جدی و به بازی نگرفته است. هیچگاه خواهان سرنگونی رژیم اسلامی نبوده اند و نیستند. مسئله کرد و رفع ستم ملی، صرفاً برای اهرم فشار و به بازی گرفته شدن و سهمی کردنشان، می باشد. فاکتها و عملکرد و مواضع تاریخی ۴ دهه اخیر شان موجود است. اما، حکومت اسلامی آنان را جدی و به بازی نگرفته است و ... درحال حاضر نیز توازن قوا هم آنچنان نیست که رژیم اسلامی آنان را به بازی بگیرد. بلکه صرفاً در رابطه با اوضاع سیاسی- اجتماعی و رشد و گسترش مبارزات آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم در کردستان و برای خنثی کردن و ایجاد تفرقه و توهم در جامعه و بطور اکید برای تقابل با رادیکالیسم جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه در کردستان، می باشد. و ... فعالین آزادیخواه، برابری طلب، برای به شکست کشانیدن و خنثی کردن چنین



بروند. طبق گزارش سازمان ملل فقط در منطقه دارفور در شرق سودان ۱۵۰۰۰ نفر در پی جنگ دو نیروی دولتی جان خود را از دست داده اند.

جمهوری اسلامی از ارتش پشتیبانی میکند و امارات از طرف مقابل نیروهای پشتیبانی سریع بخش اعظم

خرطوم را در تصرف داشتند. ارتش به کمک مستشاران و پهپاد های ایرانی اخیرا دست بالا را دارد و بیشترین مناطق را پس گرفته است. بقیه مناطق سودان هنوز در اختیار نیروهای پشتیبانی سریع است و همچنین چهار نیروی مخالف ارتش از جمله القاعده مناطق کوچکتری را کنترل میکنند. جمهوری اسلامی اخیرا دوباره سفارت خود را در خارطوم دایر کرده است. غیر از ایران دولت چین هم از عمر البشیر پشتیبانی میکرد. روسیه هم پنهانی دستی در کار داشت ولی بخاطر جنگ در اکراین بیشتر ایران را در آن درگیر کرده است.

چرا دنیا در برابر این فجایع انسانی ساکت است؟ چرا در حالیکه وسعت جنایت و کشتار دسته جمعی و گرسنگی و آواره گی در سودان که به مراتب از فجایع جنگ در اوکراین و نسل کشی در غزه بیشتر است، همه ساکتند؟

موضع دولتها و بخصوص دول غربی را متوجه ام. در سودان موجودیت ناتو و اسرائیل بخطر نیفتاده. آنجا مسیر لوله های انتقال نفت و گاز به اروپا نیست. آنجا فقط آدمها زندگی میکنند و خاصیت بیشتری برای غرب ندارد.

ولی کجا هستند آن نیروی سومی که به اعتراض به جنگ در اوکراین و نسل کشی در غزه خیابانهای شهرهای غرب را تسخیر کند؟

کمر بند کودتا

این نامی است که دول غربی برای چهار کشور آفریقایی همسایه «نیجر- مالی- گینیا و بورکینا فاسو» بکار میبرند که در آنها عرض دو سال اخیر به دنبال هم کودتای نظامی اتفاق افتاده است.

نیجر با ۲۴ میلیون جمعیت فقیرترین کشور جهان محسوب میشود. آخرین رییس جمهور آن محمد بازوم یک معلم فعال اتحادیه ای و از حزب «دمکراسی و سوسیالیسم» بود که ۲۰۲۱ انتخاب شد. سال ۲۰۲۳ با کودتای نظامی کنار گذاشته شد. سن متوسط جمعیت نیجر ۱۵ سال است و قریب ۵۰٪ جوانان بیکار هستند. علیرغم این در آخر لیست کمک مالی سازمان ملل قرار دارد. دو کشور کوچکتر دیگر یعنی گینیا و بورکینا شرایط بهتری نسبت به نیجر ندارند.

کشور مالی نقش بسزایی در این کمر بند کودتا دارد. اوایل سال ۲۰۲۱ ارتش کودتا میکند. رییس ارتش هر چند در کشورهای اروپایی و امریکا تربیت شده ولی میانه خوبی هم یا روسیه داشته.

فصل مشترک تاریخی و اجتماعی این چهار کشور کار را برای روسیه آسانتر کرد تا کودتاهای پی در پی در عرض

آفریقا و کودتاهای نظامی

جلال محمودزاده

آیا کودتای نظامی به عنوان یکی از شگردهای دوران جنگ سرد دوباره به صحنه آمده؟

از سال ۲۰۰۳ قریب ۲۰ کودتای نظامی اکثرا به فرجام رسیده در آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی به وقوع پیوسته است. از این تعداد ۱۳ کودتا در آفریقا اتفاق افتاده که در وهله اول مورد توجه قرار میگیرد. در ۷ سال گذشته از ۱۲ کودتای نظامی ۱۰ کودتا در آفریقا بوده و از سال ۲۰۲۱ یعنی در عرض ۳ سال هشت کودتا را آفریقا به اسم خود ثبت کرده است.

این آمار و همچنین صرف مقایسه این آمار با آمار کودتاهای دوران جنگ سرد از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰ زنگ خطری است که نشان میدهد کشورهای آفریقایی به چه ورطه وحشتناکی کشیده میشوند. در ۴۰ سال جنگ سرد جمعا ۲۰ کودتای نظامی در جهان اتفاق افتاده. آسیا ۱۱-اروپا ۳- آفریقا ۳ و آمریکای جنوبی ۳.

میتوان گفت آندوره تمرکز کودتاهای نظامی در آسیا بوده است ولی در ۲۰ سال گذشته اولاً کودتاهای نظامی به همان اندازه چهل سال دوران جنگ سرد بوده و بیشتر به آفریقا متمرکز شده. ثانياً پریود زمانی آن کوتاهتر میشوند. در این میان کودتا در سودان از یک طرف و کودتاهای زنجیره ای چهار کشور همسایه نیجر- مالی- گینیا و بورکینا فاسو از ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۳ از طرف دیگر جلب توجه میکند.

سودان

در سال ۲۰۱۹ عمر البشیر حاکم سودان در پی کودتای ارتش و «نیروهای پشتیبانی سریع» سرنگون شد. اعتراضات مردم و اتحادیه های کارگری آغازگر این سرنگونی بودند. ولی ارتش برای جلوگیری از شدت اعتراضات پیش دستی کرد و با کودتا مسیر اعتراضات را به بیراهه برد. ارتش همراه نیروهای پشتیبانی سریع دولتی حکومت موقت را بدست گرفتند و اعتراضات مردمی و اتحادیه های کارگری را از صحنه سیاست عقب راندند.

از ماه آوریل ۲۰۲۳ بر پایه اختلافات دو نیروی کودتا جنگ خانمان سوزی تمام سودان را در گرفت. طبق گزارش سازمان امداد رسانی «سیو- کودکان» در خارطوم پایتخت سودان از ماه مه تا سپتامبر ۱۲۰۰ کودک از گرسنگی و بیماری جان خود را از دست دادند. از ۸۹ بیمارستان خارطوم ۷۱ بیمارستان از کار افتادند.

سازمان ملل اعتراف کرده ۴۰ درصد مردم سودان یعنی ۲۰ میلیون نفر در معرض گرسنگی هستند. از آغاز جنگ تا آخر سال گذشته ۱۲۰۰۰ نفر کشته شده اند و ۳۳۰۰۰ نفر زخمی و ۶۸ میلیون آواره شده اند. سازمان کمک رسانی نروژی این آمار را ۹ میلیون نفر در سال جاری اعلام میکند. دو سوم آوارگان را کودکان تشکیل میدهد. در میان نزدیک به هفت میلیون آواره جنگی بیشتر از ۱۱۰۰۰۰ زن باردار علاوه بر فلاکت آوارگی و گرسنگی باید با این مشکل هم با خود کلنجار

آفریقا و کودتاهای نظامی...

سه سال با همکاری پنهانی چین سازماندهی کند.

هر چهار کشور جزو کشورهای مستعمره فرانسه بوده اند. بعد از استقلالهای دهه شصت فرانسه نفوذش را به طرق دیگر در این منطقه حفظ کرده بود. در قالب دموکراسی سالها به استخراج منابع طبیعی مثل طلا و الماس و اورانیوم پرداخته است. دول آلمان و آمریکا هم شریک بوده اند. چند سال اخیر به نام دموکراسی و مقابله با اسلامیتها فرانسه و آلمان نیروی نظامی زیادی در آنجا مستقر کردند. بعد از کودتا و حضور نیروهای واگنر روسیه در مالی مجبور شدند آنجا را ترک کنند.

در زمینه اعتراضات مردم در اثر فقر و بیکاری و گرسنگی، روسیه توانست فضای ضد غربی بخصوص ضد فرانسوی ایجاد کند تا کودتاها با دردسر کمتری به سرانجام برسد. مردم ریشه فقر و فلاکت خود را در استعمار فرانسه و دولتهای محلی حامی غرب میدانند. علاوه بر اینها تاخت و تاز وحشیانه گروههای اسلامی باعث شده اعتراضات مردمی نتواند جایگاه تعیین کننده ای در سیاست این مناطق پیدا کند. در این زمینه سیاسی و اجتماعی است که روسیه امکان یافته به معنی دقیق کلمه کودتاهای روسی مدل سالهای جنگ سرد را دوباره سازمان دهد.

آفریقا متأسفانه آستان کودتاها و ضد کودتاهای بیشتری است. در سایه این کودتاها جنگهای بیشتری به مردم تحمیل شده و خواهد شد. آفریقا از یک طرف میدان تاخت و تاز روسیه و چین این ابرقدرتهای تازه به دوران رسیده و از طرف دیگر مدعیان و وارثان سنتی دوران استعماری یعنی دول اروپایی و آمریکا شده است. هر جایی روسیه و چین جا خوش میکنند، جمهوری اسلامی را هم بدنبال خود یدک میکشند. و هر جا جمهوری اسلامی ایران پا میگذارد گروههای تروریستی اسلامی خود را براه میاندازد.

این تغییرتناسب قوای سیاسی و نظامی در آفریقا به موازات جنگ در اکراین، غرب را غافلگیر کرده است. به همین خاطر در بیانیه کنفرانس ۷۵ سالگی ناتو، بخشی از کشورهای آفریقایی به دایره «کشورهای نامطلوب» اضافه شده که با **نظم جهانی مبنی بر قانون غرب دیگر خوانایی ندارند**. آنان این بخش از آفریقا را **کمر بند کودتا** نامیده اند.



گزارشات هفته گذشته مبارزات کارگری و

جنبشهای اعتراضی...

ادامه از صفحه ۲۴

زندگیها و خانوادههایی هستند که در سوگ و رنج فرو رفته اند. اعضای کارزار «سهشنبههای نه به اعدام» (این موج اعدامها و فشارهای مضاعف بر زندانیان را بشدت محکوم می کنند؛ و ضمن قهرمانی از شجاعت و پایداری خانوادههای دادخواه که در مقابل زندانها و اماکن مختلف حضور یافته و صدای زندانیان را منعکس کرده اند، از تمامی هموطنان درخواست می کند در این شرایط دشوار، خانوادههای زندانیان، بهویژه محکومان به اعدام، را تنها نگذارند.

کارزار «سهشنبههای نه به اعدام» از عموم مردم می خواهد با هر امکان و ابزار در دسترس، اعتراض خود را نسبت به احکام ناعادلانه و سیاست اعدام در کشور ابراز کنند و همبستگی انسانی خود را در برابر این خشونت سیستماتیک به شیوه های ممکن از جمله تجمع و همراهی با خانوادههای محکومان نشان دهند.

اعضای «کارزار سهشنبههای نه به اعدام» (سهشنبه ۲۸ مرداد ۱۴۰۴ در هفته هشتاد و دوم در ۴۹ زندان زیر در اعتصاب می باشند

هفته هشتادوم
۲۸ مرداد ۱۴۰۴

استمداد مادر و پدر بابک شهبازی از مردم ایران

مادر و پدر بابک شهبازی، زندانی سیاسی محکوم به اعدام، هر روز به زندان قزلحصار مراجعه می کنند، بلکه بتوانند صدای فرزندشان را بشنوند و با او ملاقات کنند. اما مسئولان زندان وعده های دروغ می دهند و بابک را در بند امن در انفرادی نگهداری می کنند.

مادر بابک شهبازی می گوید نه روز است از فرزندش خبری ندارد (از همان روزی که زندانیان را از زندان تهران بزرگ به اوین منتقل کردند و زندانیان محکوم به اعدام را جدا کرده و به زندان قزلحصار بردند) او می گوید می خواهند پسرش را بی گناه و بدون مدرک و دلیل اعدام کنند و از مردم می خواهد که کمک کنند تا فرزندش اعدام نشود.

بابک شهبازی پدر دو فرزند ۱۸ و ۱۲ ساله است. او کارگر تاسیسات است و او را با اتهامات واهی و با سناریوسازی بازجویان به اعدام محکوم کرده اند.

قیمت سنگ در تهران به ۵۰ هزار تومان رسیده است

افزایش ۵۲ درصدی قیمت نان و چند اقلام دیگر در اوایل مردادماه موضوعی است که برای شهروندان تهرانی چالش ایجاد کرده زیرا اکنون دیگر نان سنگک با قیمت ۱۰ تا ۱۵ هزار تومان نیز در نانوایی ها پیدا نمی شود بلکه همه باید با نرخ ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان نان مورد نیاز خود را تهیه کنند.

کمونیسم داستان کل آزادیخواهی است

مرگ بر جمهوری اسلامی!

برای دفاع از منافع صاحبان سرمایه و صنایع است.

حکم قتل شریفه محمدی بر دشمنی رژیم اسلامی با جنبش کارگری و فعالینش بنا شده است. شریفه محمدی را شکار کرده اند، چون یکی از ما فعالین جنبش کارگری است تا بقیه از قتلش عبرت بگیریم و از مبارزه برای ایجاد تشکل مستقل کارگری دست برداریم. جنبش کارگری ایران هرگز از تلاش برای ایجاد تشکل مستقل دست برنداشته زیرا اطمینان یافته اگر متحد و متشکل بود رژیم اسلامی قادر نبود فقر و فلاکت عمومی به طبقه دهها میلیونی ما تحمیل کند و اعتراضات ما را با دستگیری، شکنجه و قتل پاسخ دهد.

از افتخارات رژیم اسلامی است که تنها ارگان کارآمدش از ابتدا تا کنون دم و دستگاه دستگیری، شکنجه و اعدام بوده است. احمد درویش گفتار و پسرش محمد علی نظیر صلواتی، رازینی و مقیسه آدمکشانی هستند در لباس مبدل قاضی. مردم رشت سهم بزرگی در جنبش انقلابی مهسا و زن زندگی آزادی داشتند. رژیم اسلامی یک ماشین کشتار و یک مرکز انتقام در رشت دایر کرده و زندان لاکان رشت شده مرکز نگه داری انسانهایی که شکار شده اند تا توسط دستگاه قوه فاسد قضائیه برایشان توجیهات شرعی و قانونی بتراشد. مبارزه با مجازات اعدام یکی از گسترده ترین وجوه اعتراضات علیه رژیم اسلامی است. بجز سلطنت طلبان و رضا پهلوی، نیروهای اپوزیسیون ایران مخالف مجازات اعدام هستند و به حکم قتل شریفه محمدی اعتراض خواهند کرد تا ماشین آدمکشی رژیم اسلامی خاموش کنند.

نه به اعدام، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
۲۷ مرداد ۱۴۰۴
۱۸ اوت ۲۰۲۵

امضا: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران،
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر،
سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت



زنده باد شوراها!



اطلاعیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست علیه حکم قتل شریفه محمدی

دستگیری و شکنجه و مرگ، مجازات کارگران غیرمتشکل

شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور حکم قتل شریفه محمدی را تایید کرد. شریفه محمدی در آذرماه ۱۴۰۲ بازداشت و در تیر ماه ۱۴۰۳ توسط قاضی احمد درویش گفتار با اتهام "بغی" به اعدام محکوم شد. در مهر ماه ۱۴۰۳، حکم قتل شریفه محمدی بدلیل ایرادات اساسی توسط شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور نقض شد.

در ۲۴ بهمن ۱۴۰۳ پرونده برای بررسی مجدد به پسرش واگذار شد و محمد علی درویش گفتار نیز در چارچوب یک فرهنگ قشری گری اسلامی و پدرسالارانه بر تصمیم پدرش پافشاری کرد بدون اینکه به ایرادات دیوان عالی رسیدگی کند. پرونده مجدداً به شعبه ۳۹ بازگشت اما این بار همین شعبه ۳۹ دیوان عالی کشور بدون اینکه ایراداتی که خودش به پرونده داشت و آنرا نقض کرده بود رفع شده باشد، حکم قتل شریفه محمدی را به اتهام «بغی» تایید کرد!

حکم قتل شریفه محمدی هیچ مبنای حقوقی و قانونی ندارد. پوشش اسلامی، شرعی و قانونی برای قتل شریفه محمدی سرهم بندی کرده اند تا دشمنی طبقاتی رژیم اسلامی با کلیت طبقه کارگر ایران را پنهان کنند. رژیم اسلامی دشمن طبقاتی طبقه کارگر ایران است. حکم قتل شریفه محمدی حکم صاحبان سرمایه و صنایع ایران است که دفاع از منافعشان را دهه هاست به رژیم اسلامی سپرده اند. جرم شریفه محمدی کمک به ایجاد تشکل های مستقل کارگری است که اعتصاباتش می تواند مانند رژیم شاه کمر رژیم اسلامی را نیز بشکند. قوه فاسد قضائیه بخشی از چرخ و دنده دستگاه آدمکشی رژیم اسلامی است. شکنجه گران وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه فعالین جنبش کارگری را شکار و شکنجه می کنند و پس از تعیین مجازات مرگ و زندان، آنها را به شعبه خود در قوه قضائیه میسپارند تا برایش پوشش شرعی، اسلامی و قانونی بتراشند. قاضی های فاسد قوه قضائیه ماشین امضای تصمیمات شکنجه گران وزارت اطلاعات و سازمان اطلاعات سپاه هستند.

از شلیک به ناصر توفیقیان، از سوسیالیست های جنبش کارگری در تظاهرات بیکاران اصفهان در نوروز ۵۸ تاکنون جمهوری اسلامی با اخراج، دستگیری و شکنجه و قتل فعالین جنبش کارگری کوشیده مانع مبارزه، اتحاد و ایجاد تشکل های مستقل کارگری شود؛ چرا که سهم اعتصابات سراسری کارگری به ویژه اعتصابات کارگران نفت در شکستن کمر رژیم شاه که بخشی از تاریخ پر افتخار جنبش کارگری است را می داند. این بار قرعه به نام شریفه محمدی افتاده تا عبرت سایرین شود و اتهام "بغی" فقط یک پوشش شرعی و اسلامی

برابری بیقید و شرط زن و مرد در تمام شؤون اجتماعی!



حقوق پایمال شده و جلوگیری از اخراج‌ها دست از اعتراض نخواهند کشید.

بحران تاخیر در پرداخت دستمزد کارگران به ایرانخودرو و سایپا هم رسید

عباسپور عضو کمیسیون صنایع و معادن مجلس در گفتگو با باشگاه خبرنگاران اعتراض کرده است؛ ایران خودرو و سایپا حقوق کارگران را با تاخیر پرداخت می‌کنند و در مجموع کارگری نارضایتی‌هایی در این خصوص وجود دارد.

جانباختن حدود دو هزار کارگر در نتیجه ناامنی محیط‌های کار در سال ۱۴۰۳

تازه‌ترین آمار پزشکی قانونی، حاکی از مرگ حدود دو هزار کارگر و بیش از ۲۶ هزار نفر مصدوم در سال ۱۴۰۳ است. عمق این فاجعه و ابعاد قتل و کشتار کارگران آنجاست که بدانیم بر اساس این آمار، روزانه حدود ۶ کارگر در نتیجه ناامنی محیط‌های کار جان باخته‌اند و بیش از ۷۱ نفر مصدوم شده‌اند، یعنی بطور روزانه دهها اتفاق جانگداز و خانمان برانداز قابل پیشگیری در محیط‌های کار رخ داده است.

بنا به این گزارش، تهران، خراسان رضوی، اصفهان، فارس و خوزستان در صدر این فهرست قرار دارند؛ بطوریکه هر یک از این استان‌ها در سال ۱۴۰۳ بیش از ۱۵۰۰ مصدوم را ثبت کرده‌اند.

نگاهی به داده‌های سازمان پزشکی قانونی نشان می‌دهد الگوی حوادث مرگبار در محیط‌های کار تغییر چندانی نکرده است.

بر این اساس در سال ۱۴۰۳، بیشترین علت مرگ در محیط کار، سقوط از بلندی بوده که ۹۵۷ نفر و معادل ۴۲ درصد از کل فوتی‌ها را شامل می‌شود. پس از آن، اصابت جسم سخت با ۳۹۹ نفر، برق‌گرفتگی با ۲۸۳ نفر، سوختگی با ۱۱۸ نفر، کمبود اکسیژن با ۴۰ نفر و سایر عوامل با ۱۸۹ نفر در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

این آمار نشان می‌دهد به رغم اینکه حوادث تکراری و مشابهی هر ساله جان هزاران کارگر را می‌گیرد، با این حال هیچ اقدامی از سوی نهادهای مسئول و کارفرمایان برای حفظ جان کارگران انجام نمی‌شود و قتل و کشتار و مصدومیت کارگران، احدی از مسئولان حکومتی و کارفرمایان را تکان نمی‌دهد.

زنده باد بازنشستگان که در اجتماعات خود خواهان آزادی شریفه محمدی هستند!

فریاد بازنشستگان گیلانی در حمایت از شریفه محمدی، روز یکشنبه ۲۶ مرداد ۱۴۰۴

دوشنبه‌های اعتراضی

تجمع بازنشستگان شرکت مخابرات اصفهان و کرمانشاه در اعتراض به ظلم و ستم بنیاد تعاون سپاه و ستاد اجرایی خمینی (سهمداران عمده مخابرات)، روز دوشنبه ۲۷ مرداد ۱۴۰۴

گزارشات هفته گذشته مبارزات کارگری و

جنبشهای اعتراضی

تهیه و تنظیم: حیات الماسی و اوین رضایی

اعتراض متحدانه کارگران نفت در مناطق مختلف نفتی در جنوب کشور

بنا بر گزارشهای منتشره در شبکه‌های اجتماعی، کارگران شرکت نفت و گاز، روز دوشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۴۰۴، در بسیاری از مراکز نفت و گاز جنوب کشور از جمله در شرکت نفت و گاز پارس کنگان سایت ۲، پالایشگاه گاز فجر جم، شرکت نفت و گاز پارس عسلویه سایت ۱، عسلویه منطقه ویژه، نفت و گاز پارس سکوی‌های ۴۰ گانه‌ی POGC، مجتمع گازی پارس جنوبی SPGC پالایشگاه دوم، مجتمع گازی پارس جنوبی SPGCY پالایشگاه دوازدهم، مجتمع گازی پارس جنوبی SPGC پالایشگاه دهم، پالایشگاه هفتم و.... دست به تجمع اعتراضی زدند و با سر دادن شعارهایی خواهان تحقق مطالبات خود شدند.

اهم مطالبات: اصلاح نظام حقوق و دستمزد، پرداخت کامل حقوق، حذف کسورات ناعادلانه، اجرای قرارداد استخدامی، حذف سقف حقوق هستند.

کارگران پتروشیمی رازی در یازدهمین روز اعتصاب دست به تجمع در محوطه دفتر مرکزی شرکت زدند

بنا بر گزارشهای منتشره، روز سه شنبه ۲۸ مرداد، کارگران ارکان ثالث پتروشیمی رازی در یازدهمین روز اعتصاب خود، با راهپیمایی دسته جمعی از محلهای کار خود به سمت دفتر مرکزی شرکت، دست به تجمع در این محل زدند و ظهر همانروز با عدم پذیرش ناهار، اعتصاب غذا کردند.

بنا بر گزارشها، با وجود گذشت ۱۱ روز از اعتصاب و اعتراض کارگران ارکان ثالث پتروشیمی رازی، مسئولین این شرکت در نتیجه بی توجهی اداره کار و مسئولین منطقه ویژه به خواستهای قانونی و بر حق آنان، در تلاش است تا این کارگران را در تداوم اعتراضاتشان فرسوده کرده و از انجام تعهدات مستند خود در قبال آنها خودداری کند.

کارگران پتروشیمی رازی اعلام کرده‌اند چنانچه این بی توجهی‌ها ادامه پیدا کند اعتراضات خود را تشدید خواهند کرد و طبیعی است عواقب تشدید اعتراضاتشان مستقیماً متوجه کارفرما و مسئولین منطقه ویژه اقتصادی ماهشهر خواهد بود.

تجمع کارگران معدن طزره

در اعتراض به حقوقهای معوقه و عدم واریز بیمه روز دوشنبه ۲۷ مرداد ۱۴۰۴ دست به تجمع اعتراضی زدند و خواهان تحقق خواستهایشان شدند.

اعتراض ۹۰ کارگر فاز ۱۴ پارس جنوبی

کارگران شرکت مدیریت طرح‌های صنعتی ایران (IPMI) در فاز ۱۴ پارس جنوبی، که بیش از ۱۵ سال در سخت‌ترین شرایط این پروژه، فعالیت کرده‌اند، روز ۲۸ مرداد در اعتراض به تصمیم مدیریت برای اخراج حدود ۹۰ نفر بدون ارائه شغل جایگزین، دست به تجمع و اعتصاب زدند. کارگران معترض تأکید کردند که این تصمیم غیرمنصفانه و ناعادلانه، زندگی و معیشت آنان را تهدید می‌کند و تا بازگشت

گزارشات هفته گذشته مبارزات

کارگری و جنبشهای

اعتراضی...

اجتماعات متحدانه صندوقهای بازنشستگان کرمانشاه
تجمع متحدانه بازنشستگان کشوری، تامین اجتماعی، مخابرات و دیگر صندوقهای بازنشستگی در مقابل صندوق بازنشستگی کرمانشاه در اعتراض به تورم و گرانی و حقوقهای ناچیز و زیر خط فقر، روز سه شنبه ۲۸ مرداد ۱۴۰۴

تجمع بازنشستگان صدا و سیما
تجمع بازنشستگان صدا و سیما مقابل مسجد بلال تهران، روز دوشنبه ۲۷ مرداد، در اعتراض به عدم تحقق وعده افزایش ۵۰ درصدی حقوقها از اسفند ۹۸ و کیفیت و کمیت خدمات بهداشت و درمان این بخش از بازنشستگان.
همچنین تجمع بازنشستگان تامین اجتماعی در شهرهای: رشت مقابل ساختمان حسابرسی و هسته گزینش سازمان تامین اجتماعی. اهواز

اعتراض مردم زاهد شهر به قطعی برق
اعتراض مردم زاهدشهر در شهرستان فسا به قطعی های مکرر برق در مقابل ساختمان بخشداری این شهر.

تجمع اعتراضی مردم لامرد به قطعی برق
اعتراض مردم لامرد به قطعی برق در گرمای شدید، با تجمع در مقابل اداره برق این شهرستان، روز سه شنبه ۲۸ مرداد

هشتاد و دومین هفته کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» در ۴۹ زندان کشور
کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» در هشتاد و دومین هفته خود، بار دیگر صدای اعتراض زندانیان و خانواده‌های آنان را به گوش جامعه می‌رساند. استمرار بی‌خبری از ۵ زندانی سیاسی محکوم به اعدام و عضو کارزار سه‌شنبه‌های نه به اعدام (وحید بنی عامریان، پویا قیادی، بابک علی پور، محمد تقوی، اکبر (شاهرخ) دانشورکار) و یک زندانی امنیتی محکوم به اعدام بابک شهبازی، نشانه‌ای آشکار از نقض فاحش حقوق بشر و فشارهای فزاینده بر جان زندانیان است.

همچنین، تایید حکم اعدام زندانی سیاسی شریفه محمدی توسط دیوان عالی کشور بار دیگر ابعاد فقدان عدالت و بی‌رحمی دستگاه قضایی حکومت اعدامی را عیان می‌سازد حکومتی مستبد که مشروعیت خود را در جامعه به کلی از دست داده است.
آمار اعدام‌ها گویای فاجعه‌ای انسانی است؛ تنها در فاصله اول تا ۲۷ام مردادماه ۱۳۶ تن اعدام شده و در سال جاری (۱۴۰۴) تاکنون ۶۲۷ تن به دار آویخته شده‌اند. این اعداد، نه صرفاً داده‌های آماری، بلکه روایت ادامه در صفحه ۲۱

آدرسهای تماس با حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

دفتر مرکزی حزب

پروین کابلی

daftaremarkzy@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidyegane@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته کردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هینت تحریریه نشریه کمونیست:

سیاوش دانشور، ملکه عزتی، سیوان کریمی، پروین کابلی، رحمان حسین زاده، هلاله طاهری، ناصر مرادی

زنده باد شوراها!

ارگانهای اعمال اراده مستقیم توده ای را همه جا ایجاد کنید! در کارخانه ها و محلات شوراها را برپا کنید! امروز شورا ارگان مبارزه و قیام و فردا ارگان حاکمیت!

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سردبیر رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

همکار سردبیر وریا روشنفکر

voryaroushanfekr@gmail.com

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سردبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. نشریه کمونیست تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. مطالب باید حداکثر تا ظهر پنجشنبه دریافت شده باشند.

برنامه های تلویزیون پرتو، رسانه حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال

آلترناتیو شورایی دنبال کنید و به کارگران و

دوستانان معرفی کنید. آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv>

زنده باد سوسیالیسم!